

(أنى يكون هذا وقد بليت عظامه منذ دهر طويل...)

(چطور می‌تواند چنین باشد در حالی که روزگاران طولانی پیش از این، استخوان‌هایش پوسیده است؟!)

الآن بعد أن أثبتنا أن عيسى لم يصلب ولم يقتل وأن هناك شبيهه صلب وشخصناه من التوراة والإنجيل والقرآن وأقوال محمد وآل محمد (عليه السلام)، نعود إلى مارواه الطوسي، وهو أن الناس لا يتقبلون مسألة التشبيه والصلب أو لا يتقبلون الشخص الذي يواجههم وأنه هو، فيبدأون بالإشكال كما روى الطوسي رحمه الله: عن أبي عبد الله (عليه السلام): (إن القائم (عليه السلام) إذا قام قال الناس: أنى يكون هذا وقد بليت عظامه منذ دهر طويل).

اکنون ثابت کردیم عیسی، نه به صلیب کشیده شد و نه کشته شد، و بهجای او، شخص مشابهی به صلیب کشیده شد؛ و این شخص را با توجه به تورات، انجیل، قرآن و سخنان محمد و آل محمد ع مشخص نمودیم. حال به آنچه طوسی روایت کرده، بازمی‌گردیم؛ مردم در مسئله تشبیه و صلیب تعقل نمی‌کنند، یا کسی را که با آنها مواجه می‌شود در حالی که او خودش ع همان شخص مصلوب بوده است پذیرا نمی‌شوند همان‌طور که طوسی رحمه الله روایت نموده به همین دلیل شروع به اشکال‌تراشی می‌کنند: از ابا عبد الله ع روایت شده است: «هنگامی که قائم ع قیام کند مردم می‌گویند: چطور می‌تواند چنین باشد در حالی که روزگاران طولانی پیش از این، استخوان‌هایش پوسیده است?!»

أو لنكتب إشكالهم بصورة أخرى: كيف أنّ الشبيه المصلوب شخص نزل إلى الأرض بصورة معجزة وقتل وبعد ذلك يولد كطفل ويكبر حتى يكون هو القائم أو المهدي؟!!

يا اشكال أنها را طور ديگری بیان می‌کنیم: چطور ممکن است پس از اینکه شخص مصلوب که بصورت معجزه‌آسایى به زمین فرود آمد و به قتل رسید، بصورت نوزادی متولد و بزرگ شود تا آنجا که قائم یا مهدی باشد؟!!

والحقيقة أنّ أصحاب هذا الاعتراض يطرحونه نتيجة عدم معرفتهم أو التفاتهم إلى أنّ الأرواح خلقت قبل هذا العالم الجسماني، وهذا الأمر يثبتته العقل والنقل.

در حقیقت این افراد به دلیل عدم شناخت یا توجهشان به این نکته که «ارواح» پیش از این عالم جسمانی خلق شده‌اند چنین اعتراضی را مطرح می‌کنند؛ در حالی که این موضوع از نظر عقلی و نقلی به اثبات رسیده است.

فالعقل: لايقبل أنّ الروح الأدنى مقاماً خلقت قبل الروح الأعلى مقاماً؛ لأنها متقومة بوجود الأعلى، وليس هذا موضع مناقشة وبيان كيفية صدور الخلق من الحقيقة المطلقة ولكن لبأس ببيان بسيط: فالصادر من الحقيقة المطلقة أو المخلوق الأقرب للحقيقة المطلقة لا يمكن تكراره وإلا لكان هو نفسه الأول لاغير، ولهذا فالمخلوق الذي بعده يكون أبعد عن الحقيقة المطلقة من الأول أي دونه مقاماً، وبالتالي يتوسط المخلوق الأول في خلق الثاني، أي كما قال تعالى (بيدي): ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ [ص: ٧٥]، وهكذا يكون المخلوق الأول بالنسبة للثاني يد الله، وأيضاً المخلوق الثاني بالنسبة للثالث يكون يد الله، أي أنها ليست يد واحدة ولا

اثنتین بل أید كثيرة كما قال تعالی: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾

[الذاریات: ۴۷].

عقل نمی‌پذیرد روحی با مقام و رتبهٔ پایین‌تر، پیش از روحی با مقام بالاتر خلق شده باشد؛ چرا که او به وجود بالاتر پابرجا بوده و قوام یافته است. اینجا مجال بحث و مناقشه و بیان چگونگی صادرشدن خلق از حقیقت مطلق نیست؛ ولی اشکالی ندارد اگر بطور گذرا اشارهای به آن داشته باشیم: [موجود] صادرشده از حقیقت مطلق یا همان نزدیکترین مخلوق به حقیقت مطلق، نمی‌تواند تکرار شود؛ چرا که در غیر این صورت، همان [مخلوق] اول خواهد بود و نه مخلوقی جدید. از همین رو مخلوقی که پس از اوست باید نسبت به مخلوق اول، از حقیقت مطلق دورتر، یا از نظر مقام و مرتبه پایین‌تر باشد. در نتیجه، مخلوق اول حد واسط در خلقت مخلوق دوم است، یا همان‌طور که حق تعالی فرموده است «با دو دستم»: (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی‌مقامان بودی؟) [ص: ۷۵]. و به این ترتیب مخلوق اول در مقایسه با مخلوق دوم، دست خداوند تلقی می‌شود و نیز مخلوق دوم در مقایسه با سومین، دست خدا به حساب می‌آید؛ به عبارت دیگر، یک یا دو دست وجود ندارد، بلکه همان‌طور که حق تعالی می‌فرماید دست‌ها بسیارند: (و آسمان را با دستان برافراشتیم و حقاً که ما تواناییم)

[ذاریات: ۴۷].

فالعقل يقول إنَّ روح محمد (صلَّى الله عليه وآله وسلَّم) الأعلى مقاماً خلق قبل روح آدم (عليه السلام) الأدنى مقاماً، ولا يوجد دليل عقلي يرد هذه الحقيقة، أما كون آدم خلق قبل محمد في هذا العالم الجسماني فلا يعني سبق روح آدم (عليه السلام) حيث إنه لا تلازم بين خلق الجسد وخلق الروح وهما في عالمين مختلفين.

عقل می‌گوید روح حضرت محمد ص که مقام بالاتری دارد پیش از روح آدم ع که مقام پایین‌تری دارد خلق شده است و هیچ دلیل عقلی برای رد کردن این حقیقت وجود ندارد. اما خلقت آدم پیش از حضرت محمد در این عالم جسمانی به معنی پیشتر بودن روح آدم ع نیست؛ چرا که هیچ ملازمی میان خلقت جسد و خلقت روح وجود ندارد، و آنها در عالم‌های مختلفی هستند.

والقرآن یؤید هذا الدلیل الموافق للحکمة والعقل، قال تعالی: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ [ص: ۷۵]، و تعالی الله أن تكون له يد وإنما خلقت بيدي أي بيد مخلوقة مثلت قوته وإرادته وقدرته على الخلق في هذا المقام، وهذه اليد أو الروح المخلوق خلقت آدم أو توسطت في خلق آدم (عليه السلام). إذن، هذا الروح سبق آدم (عليه السلام)، وهذه اليد أو الروح المخلوق هو محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ومن شاء الله له أن يكون يداً له سبحانه لتنفيذ ما يريد من الخلق وفي الخلق ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ [الذاريات: ۴۷]، فهؤلاء هم أيد الله التي يخلق بها، وهم خلق الله الأوائل المقربون ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأُولَى﴾ [النجم: ۵۶] وهم أصحاب المقام العالی غير المكلفين بالسجود لآدم (عليه السلام)؛ لأنهم أعلى مقاماً منه، ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ [ص: ۷۵]، العالين: أي الأرواح الذين خلقوا آدم، ولهذا فهم غير مكلفين بالسجود لآدم؛ لأنهم فوقه وأعلى مقاماً منه.

قرآن این دلیل را موافق حکمت و عقل می‌داند؛ آنجا که حق تعالی می‌فرماید: (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی‌مقامان بودی؟) [ص: ۷۵]؛ خداوند برتر از آن است که دستی داشته باشد، و این سخن که «با دستانم خلق کردم» فقط به این معناست که با دست مخلوقی خلق نمود؛ مخلوقی که تمثیلی از نیرو، اراده و قدرت او بر خلق در این مقام است، و این دست یا روح خلق شده، آدم را خلق نمود یا واسطه‌ای در خلقت آدم ع شد. بنابراین،

این روح پیش از آدم ع بوده است و این دست یا روح خلق شده، همان محمد صو هرکس که خداوند بخواهد دستی برای او سبحان و متعال باشد بوده است؛ دستی برای انجام آنچه از خلقت جاری می‌سازد و در مخلوقات اراده می‌فرماید: (و آسمان را با دستان برافراشتیم و حقاً که ما تواناییم) [ذاریات: ۴۷]. اینان، همان دستهای خدا هستند که به وسیله‌شان خلق می‌کند، و همان اولین خلائق نزدیک و مقرب هستند: (این بیم‌دهنده‌ای است از بیم‌دهندگان پیشین) [نجم: ۵۶] و آنها، همان دارندگان مقامهای عالی هستند که مکلف به سجده بر آدم ع نیستند؛ چرا که از نظر مقام از او بالاترند: (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی‌مقامان بودی؟) [ص: ۷۵]. (عالی‌مقامان) یعنی ارواحی که آدم را خلق نمودند و بهمین دلیل مکلف به سجده بر آدم نبودند؛ چرا که آنها برتر از او و از نظر مقامی، بالاتر از او بودند.

أما النقل: ففيه بيان واضح أن روح محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وآل محمد (عليه السلام) خلقت قبل خلق آدم والخلق جميعاً وقبل الأجسام أو هذا العالم الجسماني بآمد بعید:

اما از نظر نقلی: بیان روشنی وجود دارد که روح محمد ص و آل محمد ع پیش از خلقت آدم و تمام خلائق خلق شدند؛ بسیار پیشتر از این عالم جسمها یا این عالم جسمانی:

من القرآن:

وقال تعالى: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ [الزخرف: ۸۱]، الآية في مقام الرد على من يقولون إن عيسى (عليه السلام) ابن الله، وملخص الرد هو أنها تنفي هذه البنوة باعتبار أن محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) المخلوق الأول وسبق عيسى وجوداً، وتسوق لهذا السبق بياناً هو السبق بالعبادة ﴿فَأَنَا أَوَّلُ

العَابِدِينَ ﴿١٠٠﴾، والنتيجة فالآية واضحة في إثبات أن روح محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) خلقت قبل روح عيسى (عليه السلام) وآدم (عليه السلام)، بل وقبل أرواح كل الخلق وإلا لما صح أن يوصف بأنه أول العابدين في مقام السبق الزمني أو الحديثي.

از قرآن:

حق تعالی می‌فرماید: (بگو اگر خدای رحمان را فرزندی می‌بود، من از نخستین پرستندگان می‌بودم) [زخرف: ۸۱]. این آیه در مقام پاسخ‌گویی به کسانی است که می‌گویند عیسی ع فرزند خداست و خلاصه این پاسخ به این صورت است که این آیه، این مبالغه در فرزند بودن را نفی می‌کند؛ به جهت آنکه حضرت محمد ص مخلوق اول و از نظر وجودی پیش از عیسی بوده است و این پیشتر بودن را بطور لفظی به این سمت سوق می‌دهد که منظور، پیشتر بودن در عبادت است: (من از نخستین پرستندگان می‌بودم). در نتیجه آیه در اثبات اینکه روح محمد ص پیش از روح عیسی ع و آدم ع خلق شده، واضح است، و حتی پیش از ارواح تمامی مخلوقات؛ چرا که در غیر این صورت توصیف شدن به «اولین عبادت‌کنندگان» در جایگاه سبقت زمانی یا حادثی [یعنی از نظر اتفاق افتادن] صحیح نیست.

ومن الروایات من طرق السنة والشيعة:

عن المفضل، قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام): (إنَّ الله تبارك وتعالى خلق الأرواح قبل الأجساد بألفي عام، فجعل أعلاها وأشرفها أرواح محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة بعدهم صلوات الله عليهم، فعرضها على السموات والأرض والجبال فغشيها نورهم ...) مجمع النورين للمرندي: ص ۲۷۲.

و از روایت از طریق سنی و شیعه:

از مفضل روایت شده است: ابو عبد الله امام صادق ع فرمود: «خداوند تبارک و تعالی ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد بیافرید و شریفترین و والاترین آنها را ارواح محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه پس از

ایشان که سلام و صلوات خداوند بر ایشان باد، قرار داد. آنها را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه نمود؛ پس نور ایشان، آنها را پوشانید...

« [مجمع النورین - مرندی: ص ۲۷۲].

قال الصادق (عليه السلام): (إِنَّ اللَّهَ أَخَى بَيْنَ الْأَرْوَاحِ فِي الْأَظْلَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَبْدَانَ بِالْفِي عَامٍ، فَلَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَوْرَثَ الْأَخَ الَّذِي أَخَى بَيْنَهُمَا فِي الْأَظْلَةِ، وَلَمْ يَوْرَثِ الْأَخَ مِنَ الْوَلَادَةِ) بحار الأنوار: ج ۶ ص ۲۴۹.

امام صادق ع می‌فرماید: «خداوند دو هزار سال پیش از آنکه بدن‌ها را خلق کند، ارواح را در [عالم] سایه، برادر گرداند. هنگامی که قائم ما اهل بیت قیام کند، برادر از برادری که در [عالم] سایه، بینشان پیوند برادری برقرار بوده است ارث می‌برد و از برادر ولادتی خودش ارث نمی‌برد.» [بحار الانوار: ج ۶ ص ۲۴۹].

حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الله بن الحسين بن إبراهيم ابن يحيى بن عجلان المروزي المقرئ، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن إبراهيم الجرجاني، قال: حدثنا أبو بكر عبد الصمد بن يحيى الواسطي، قال: حدثنا الحسن بن علي المدني، عن عبد الله بن المبارك، عن سفيان الثوري، عن جعفر بن محمد الصادق، عن أبيه، عن جده، عن علي بن أبي طالب عليهم السلام، قال:

(إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْعَرْشَ وَالْكَرْسِيَّ وَاللُّوحَ وَالْقَلَمَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ، وَقَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ وَنُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ، وَكُلِّ مَنْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَوْلِهِ: "وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ - إِلَى قَوْلِهِ - وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ"، وَقَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ بِأَرْبَعِ مِائَةٍ

ألف وأربع وعشرين ألف سنة، وخلق الله عز وجل معه اثني عشر
حجاباً.....) الخصال للصدوق: ص ٤٨٢.

احمد بن محمد بن عبدالرحمن بن عبدالله بن حسين بن ابراهيم بن يحيى بن
علاج مروزي مقرئى برای ما روایت کرد که ابوبکر محمد بن ابراهيم جرجانى
برای ما روایت کرد که ابوبکر عبدالصمد بن يحيى واسطى برای ما روایت
کرد که حسن بن على مدنى از عبدالله بن مبارك از سفیان ثورى از جعفر
بن محمد صادق از پدرش از جدش از على بن ابيطالب ع روایت کرد که
فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی، نور محمد ص را خلق فرمود، پیش از خلقت
آسمانها، زمین، عرش، کرسی، لوح، قلم، بهشت و دوزخ، و پیش از خلقت
آدم، نوح، ابراهيم، اسماعيل، اسحاق، يعقوب، موسى، عيسى، داوود،
سليمان و تمام کسانی که خداوند عزوجل در سخنش میفرماید (و به او
اسحاق و يعقوب را بخشیدیم تا این سخنش- و همگی را به راه مستقیم
هدایت نمودیم) و ٤٢٤ هزار سال پیش از خلقت تمام انبیا، و خداوند عزوجل
به همراه او دوازده حجاب خلق نمود...» [خصال- صدوق: ص ٤٨٢].

عن أبي سعيد الخدري، قال: (كنا جلوساً مع رسول الله صلى الله عليه وآله إذ
أقبل إليه رجل فقال: يا رسول الله، أخبرني عن قول الله عز وجل لإبليس:
"استكبرت أم كنت من العالين" فمن هم يا رسول الله الذين هم أعلى من
الملائكة؟ فقال رسول الله: أنا وعلي وفاطمة والحسن والحسين، كنا في
سرادق العرش نسبح الله وتسبح الملائكة بتسبيحنا قبل أن يخلق الله عز وجل
آدم بألفي عام، فلما خلق الله عز وجل آدم أمر الملائكة أن يسجدوا له ولم
يأمرنا بالسجود فسجدت الملائكة كلهم إلا إبليس فإنه أبى أن يسجد، فقال
الله تبارك وتعالى: "استكبرت أم كنت من العالين" أي من هؤلاء الخمس
المكتوب أسماؤهم في سرادق العرش فنحن باب الله الذي يؤتى منه. بنا

يهتدي المهتدون. فمن أحبنا أحب الله وأسكنه جنته، ومن أبغضنا أبغضه الله وأسكنه نارَه، ولا يحبنا إلا من طاب مولده) بحار الأنوار: ج ٢٥ ص ٢.

از ابوسعید خدری روایت شده است؛ گفت: همراه رسول خدا ص نشستیم بودیم که ناگاہ مردی بهسویش آمد و گفت: ای رسول خدا، از این سخن خداوند عزوجل به ابلیس مرا خبر بده: (آیا تکبر ورزیدی یا از عالی‌مقامان بودی؟). این کسانی که برتر از ملائکه هستند چه کسانی هستند، ای رسول خدا؟ رسول خدا فرمود: «من، علی، فاطمه، حسن و حسین، جملگی در سرادق عرش، خداوند را تسبیح می‌گفتیم و ملائکه با تسبیح ما تسبیح می‌گفتند، دو هزار سال پیش از اینکه خداوند عزوجل آدم را بیافریند. پس هنگامی که خداوند عزوجل آدم را آفرید ملائکه را امر فرمود که به او سجدہ کنند و ما را به سجدہ فرمان نداد. تمامی ملائکه سجدہ کردند بهجز ابلیس که از سجدہ کردن سرپیچی نمود. خداوند تبارکوتعالی فرمود: (آیا تکبر ورزیدی یا از عالی‌مقامان بودی؟)؛ یعنی از این پنج تن که اسمشان در سرادق عرش نوشته شده است؟! ما همان دروازه‌ای هستیم که از طریق آن بخشیده می‌شود. با ما هدایت‌یافتگان، هدایت می‌شوند. پس کسی که ما را دوست بدارد خداوند دوستش می‌دارد و او را در بهشت جای می‌دهد و کسی که ما را دشمن بدارد خداوند دشمنش می‌دارد و در آتش سکنایش می‌دهد؛ و ما را دوست نمی‌دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه بوده باشد.» [بحار الانوار:

ج ٢٥ ص ٢.]

روی الصدوق رحمه الله في كتاب المعراج عن رجاله إلى ابن عباس قال: (سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يخاطب علياً (عليه السلام) ويقول: يا علي، إن الله تبارك وتعالى كان ولا شيء معه فخلقني وخلقك روحين من نور جلاله، فكنا أمام عرش رب العالمين نسبح الله ونقدسه ونحمده ونهلله، وذلك قبل أن يخلق السماوات والأرضين، فلما أراد أن يخلق آدم خلقني وإياك من طينة واحدة من طينة عليين وعجننا بذلك النور وغمسنا في جميع الأنوار وأنهار

الجنة، ثم خلق آدم واستودع صلبه تلك الطينة والنور، فلما خلقه استخرج ذريته من ظهره فاستنطقهم وقرهم بالربوبية، فأول خلق إقراراً بالربوبية أنا وأنت والنبيون على قدر منازلهم وقربهم من الله عز وجل، فقال الله تبارك وتعالى: صدقتما وأقررتما يا محمد ويا علي وسبقتما خلقي إلى طاعتي، وكذلك كنتما في سابق علمي فيكما، فأنتما صفوتي من خلقي، والأئمة من ذريتكما وشيعتكما وكذلك خلقتكم.....) بحار الأنوار: ج ٢٥ ص ٣.

صدوق (رحمه الله) در کتاب معارج از طریق راویانش تا ابن عباس روایت می‌کند: شنیدم رسول خدا ص در حالی که علی ع را مخاطب قرار می‌داد می‌فرمود: «ای علی، خداوند تبارک و تعالی بود و هیچ چیز همراه او نبود. من و تو را به صورت دو روح از نور با عظمتش خلق فرمود. ما در برابر عرش پروردگار جهانیان، خداوند را تسبیح می‌گفتیم و تقدیسش می‌کردیم و ستایش و تسبیح و تهلیلش می‌گفتیم، و این پیش از خلقت آسمانها و زمین بود. هنگامی که اراده فرمود تا آدم را بیافریند من و تو را از گلی یکسان از گل علیین بیافرید و ما را با آن نور بیامیخت و ما را در تمامی نورها و نهرهای بهشت غوطه‌ور ساخت. سپس آدم را بیافرید و آن گل و نور را در صلبش به ودیعه نهاد. هنگامی که خلقتش نمود، ذریه‌اش را از پشتش خارج نمود، آنها را گویا ساخت و بر ربوبیت از آنها اقرار گرفت. اولین خلقتی که به ربوبیت اقرار نمود من، تو و پیامبران به اندازه شأن و مقامشان و نزدیک بودنشان به خداوند عزوجل بود. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد و ای علی، تصدیق کردید و اقرار کردید و بر عبادتم از خلق پیشی جستید، در حالی که در علم پیشین من نیز همین‌طور بوده است؛ پس شما برگزیدگان از خلق من، و امامان، از فرزندان شما و شیعیان شما هستید؛ و این‌گونه شما را خلق نمودم...» [بحار الأنوار: ج ٢٥ ص ٣].

أخبرنا الحسين بن عبيد الله، قال: أخبرنا أبو محمد، قال: حدثنا محمد بن همام، قال: حدثنا علي بن الحسين الهمداني، قال: حدثني محمد بن خالد

البرقي، قال: حدثنا محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، عن أبيه عليهم السلام، عن أمير المؤمنين (عليه السلام)، قال: (كان ذات يوم جالساً بالرحبة والناس حوله مجتمعون، فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، إنك بالمكان الذي أنزلك الله به، وأبوك يعذب بالنار! فقال له: مه فض الله فاك والذي بعث محمداً بالحق نبياً، لو شفع أبي في كل مذنب على وجه الأرض لشفعه الله تعالى فيهم، أبي يعذب بالنار وابنه قسيم النار! ثم قال: والذي بعث محمداً بالحق نبياً، إن نور أبي طالب يوم القيامة ليطفئ أنوار الخلق إلا خمسة أنوار: نور محمد صلى الله عليه وآله، ونوري، ونور فاطمة، ونوري الحسن والحسين ومن ولده من الأئمة، لأن نوره من نورنا الذي خلقه الله عز وجل من قبل خلق آدم بألفي عام) أمالي الطوسي: ص ٣٠٥، مائة منقبة لابن شاذان القمي: ص ١٧٤، كنز الفوائد للكراچي: ص ٨٠.

حسين بن عبيدالله به ما خبر داد و گفت: ابومحمد به ما خبر داد و گفت: محمد بن همام برای ما روایت کرد: علی بن حسین همدانی به ما گفت: محمد بن خالد برقی به من گفت: محمد بن سنان از مفضل بن عمر از ابوعبدالله ع از پدرانش ع از امیرالمؤمنین ع روایت کرد: روزی در جایی وسیع نشستیم بودیم، در حالی که مردم گرد ایشان جمع شده بودند. مردی برخاست و به ایشان گفت: ای امیر مؤمنان، تو در مکانی هستی که خداوند به آن فرودت آورده در حالی که پدرت با آتش عذاب می‌شود! به او فرمود: «ساکت شو، خداوند دهانت را ببندد. سوگند به آنکس که بهحق، محمد را به پیامبری مبعوث فرمود، اگر پدرم تمام گناهکاران زمین را شفاعت کند خداوند متعال شفاعتش را می‌پذیرد. پدرم در آتش باشد و پسرش قسمت‌کننده آتش؟!» سپس فرمود: «سوگند به آنکس که بهحق، محمد را به پیامبری مبعوث فرمود، نور ابوطالب در روز قیامت نورهای خلائق را خاموش می‌کند مگر پنج نور: نور محمد ص، نور من، نور فاطمه، نور حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین؛ چرا که نور او از نور ماست که خداوند عزوجل دو هزار سال پیش از خلقت آدم، آن را خلق فرمود.» [امالی طوسی: ص ٣٠٥؛ یکصد منقبت -

عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام)، قال: (كان الله ولا شيء معه، فأول ما خلق نور حبيبه محمد صلى الله عليه وآله قبل خلق الماء والعرش والكرسي والسموات والأرض واللوح والقلم والجنة والنار والملائكة وأدم وحواء بأربعة وعشرين وأربعمائة ألف عام، فلما خلق الله تعالى نور نبينا محمد صلى الله عليه وآله بقي ألف عام بين يدي الله عز وجل واقفاً يسبحه ويحمده، والحق تبارك وتعالى ينظر إليه ... فلما تكاملت الأنوار سكن نور محمد تحت العرش ثلاثة وسبعين ألف عام، ثم انتقل نوره إلى الجنة فبقي سبعين ألف عام، ثم انتقل إلى سدرة المنتهى فبقي سبعين ألف عام، ثم انتقل نوره إلى السماء السابعة، ثم إلى السماء السادسة، ثم إلى السماء الخامسة، ثم إلى السماء الرابعة، ثم إلى السماء الثالثة، ثم إلى السماء الثانية، ثم إلى السماء الدنيا، فبقي نوره في السماء الدنيا إلى أن أراد الله تعالى أن يخلق آدم (عليه السلام) (... بحار الأنوار: ج ١٥ ص ٢٧ - ٣١).

از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع روایت شده است که فرمود: «خداوند بود و هیچ چیز با او نبود. اولین چیزی که خلق نمود، نور حبیبش محمد (صلی الله علیه وآله) ۴۲۴ هزار سال پیش از خلقت آب، عرش، کرسی، آسمانها، زمین، لوح و قلم، بهشت و آتش، ملائکه، آدم و حوا بود. هنگامی که خداوند متعال نور پیامبر ما حضرت محمد ص را خلق نمود هزار سال در پیشگاه خداوند عزوجل باقی ماند در حالی که تسبیح و ستایشش می‌گفت. و حق تبارک و تعالی به او می‌نگریست.... هنگامی که انوار کامل گشت، نور محمد ص زیر عرش ۷۳ هزار سال ساکن شد. سپس نورش به بهشت منتقل شد و ۷۰ هزار سال باقی ماند. سپس به سدره المنتهی منتقل شد و ۷۰ هزار سال باقی ماند. سپس نورش به آسمان هفتم منتقل شد، سپس به آسمان ششم، سپس به آسمان پنجم، آسمان چهارم، آسمان سوم، آسمان دوم و سپس به آسمان دنیا منتقل شد و نور او در آسمان دنیا باقی ماند تا اینکه خداوند متعال اراده فرمود آدم ع را خلق فرماید...» [بحار الأنوار: ج ١٥ ص ٢٧].

ما رواه جابر بن عبد الله، قال: (قلت لرسول الله صلى الله عليه وآله: أول شيء خلق الله تعالى ما هو؟ فقال: نور نبيك يا جابر خلقه الله ثم خلق منه كل خير ثم أقامه بين يديه في مقام القرب ما شاء الله ثم جعله أقساماً، فخلق العرش من قسم والكرسي من قسم، وحملة العرش وخزنة الكرسي من قسم، وأقام القسم الرابع في مقام الحب ما شاء الله، ثم جعله أقساماً فخلق القلم من قسم، واللوح من قسم والجنة من قسم. وأقام القسم الرابع في مقام الخوف ما شاء الله ثم جعله أجزاء فخلق الملائكة من جزء والشمس من جزء والقمر والكواكب من جزء، وأقام القسم الرابع في مقام الرجاء ما شاء الله، ثم جعله أجزاء فخلق العقل من جزء والعلم والحلم من جزء والعصمة والتوفيق من جزء، وأقام القسم الرابع في مقام الحياء ما شاء الله، ثم نظر إليه بعين الهيبة فرشح ذلك النور وقطرت منه مائة ألف وأربعة وعشرون ألف قطرة فخلق الله من كل قطرة روح نبي ورسول، ثم تنفست أرواح الأنبياء فخلق الله من أنفاسها أرواح الأولياء والشهداء والصالحين) بحار الأنوار: ج ٢٥ ص ٢٢.

آنچه جابر بن عبدالله روایت می‌کند: به رسول خدا ص عرض کردم: اولین چیزی که خداوند متعال خلق فرمود چه بود؟ فرمود: «نور پیامبر تو ای جابر؛ خداوند خلقش فرمود، سپس از آن هر چیزی را خلق نمود؛ سپس آن نور را در مقام قرب، در مقابل خویش قرار داد تا هر زمانی که اراده فرماید؛ سپس آن نور را به قسمت‌هایی تقسیم کرد. عرش را از قسمتی، کرسی را از قسمتی، و حاملان عرش و خزانه‌داران کرسی را از قسمتی خلق نمود و قسمت چهارم را در مقام حب و دوستی قرار داد، تا آنجا که خداوند اراده فرماید؛ سپس آن را به قسمت‌هایی تقسیم کرد؛ پس قلم را از قسمتی، لوح را از قسمتی، و بهشت را از قسمتی خلق فرمود و قسمت چهارم را در مقام خوف و ترس قرار داد، تا آنجا که خداوند اراده فرماید. سپس آن را به اجزایی تقسیم کرد؛ ملائکه را از یک جزء، خورشید را از یک جزء، ماه و ستارگان را از یک جزء بیافرید و قسمت چهارم را در مقام رجا و امیدواری

قرار داد، تا آنجا که خداوند اراده فرماید. سپس آن را به اجزایی تقسیم کرد؛ عقل را از جزئی، علم و حکمت را از جزئی و عصمت و توفیق را از جزئی بیافرید و جزء چهارم را در مقام حیا قرار داد، تا آنجا که خداوند اراده فرماید. سپس با چشم عطای الهی به آن نگریست؛ نور از آن تراوش کرد و ۱۲۴ هزار قطره از آن برون تراوید و خداوند از هر قطره، روح یک نبی و فرستاده را بیافرید. سپس ارواح انبیا نفس کشیدند و خداوند از نفس‌های آنها ارواح اولیا، شهدا و صالحان را خلق فرمود.» [بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۲۲].

وعن محمد بن سنان، عن ابن عباس، قال: (كنا عند رسول الله صلى الله عليه وآله فأقبل علي بن أبي طالب (عليه السلام) فقال له النبي صلى الله عليه وآله: مرحباً بمن خلقه الله قبل أبيه بأربعين ألف سنة، قال: فقلنا: يا رسول الله، أكان الابن قبل الأب؟ فقال: نعم، إن الله خلقني وعلياً من نور واحد قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفين، ثم خلق الأشياء من نوري ونور علي (عليه السلام)، ثم جعلنا عن يمين العرش فسبحنا فسبحت الملائكة، فهللنا فهللوا، وكبرنا فكبروا، فكل من سبح الله وكبره فإن ذلك من تعليم علي (عليه السلام)) [بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۲۴].

از محمد بن سنان از ابن‌عباس روایت شده است گفت: نزد رسول خدا ص بودیم. علی بن ابیطالب ع پیش آمد. رسول خدا ص به او فرمود: «مرحبا به کسی که چهل هزار سال پیش از پدرش آفریده شد.» عرض کردیم: ای رسول خدا، آیا پسر پیش از پدر بوده؟ فرمود: «آری، خداوند همین مدت پیش از خلقت آدم، نور من و علی را خلق فرمود و سپس آن را دو قسمت نمود. سپس اشیا را از نور من و نور علی خلق نمود. سپس ما را در سمت راست عرش قرار داد. ما تسبیح گفتیم، پس ملائکه تسبیح گفتند؛ ما تهلیل گفتیم، پس ملائکه تهلیل گفتند؛ ما تکبیر گفتیم، پس ملائکه تکبیر گفتند؛ بنابراین هرچه خداوند را تسبیح می‌کند و او را بزرگ می‌دارد از تعلیم‌دادن علی است.» [بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۲۴].

عبد الله بن المبارك، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال: (إنَّ الله خلق نور محمد صلى الله عليه وآله قبل المخلوقات بأربعة عشر ألف سنة، وخلق معه اثني عشر حجاباً والمراد بالحجب الأئمة عليهم السلام) بحار الأنوار: ج ٢٥ ص ٢١.

عبدالله بن مبارک از جعفر بن محمد از پدرش از جدش امیرالمؤمنین ع روایت کرد که فرمود: «خداوند نور محمد ص را چهل هزار سال پیش از مخلوقات خلق نمود و همراه او دوازده حجاب خلق فرمود و منظور از حجابها، ائمه ع هستند.» [بحارالانوار: ج ٢٥ ص ٢١].

* * *

أخرج أبو الحسن علي بن محمد المعروف بابن المغازلي الواسطي الشافعي في كتابه "المناقب"، بسنده عن سلمان الفارسي، قال: (سمعت حبيبي محمد صلى الله عليه وآله وسلم يقول: كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله عز وجل يسبح الله ذلك النور ويقدسه قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق آدم أودع ذلك النور في صلبه فلم يزل أنا وعلي شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب، ففي النبوة وفي علي الإمامة) ينابيع المودة: ج ١ ص ٤٧،
والحديث عن سلمان أنظره أيضاً في: تاريخ مدينة دمشق: ج ٤٢ ص ٦٧، مناقب ابن المغازلي: ص ٨٧، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج ٢ ص ٦٦٢، مناقب الخوارزمي: ص ١٤٥.

ابوالحسن علی بن محمد معروف به ابنمغازلی واسطی شافعی در کتاب خود «المناقب» با سند از سلمان فارسی روایت می‌کند: شنیدم محبوبم محمد ص می‌فرماید: «من و علی نوری در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور، چهل هزار سال پیش از خلقت آدم او را تسبیح می‌گفت و تقدیسش می‌نمود. هنگامی که آدم را خلق فرمود آن نور را در پشتش به‌ودیعه نهاد. بنابر این پیوسته من و علی یک چیز بودیم تا اینکه در پشت عبدالمطلب جدا شدیم؛ پس در من نبوت و در علی، امامت است.» [ینابیع‌المودة: ج ١ ص ٤٧].

حدیث روایت شده از سلمان را می‌توانید در تاریخ شهر دمشق، ج ۴۲، ص ۶۷، مناقب ابن‌مغازلی، ص ۸۷، فضایل صحابه، ابن‌حنبل، ج ۲ ص ۶۶۲ و مناقب خوارزمی، ص ۱۴۵ نیز ببینید.

أخرج ابن المغازلي أيضاً، عن سالم بن أبي الجعد، عن أبي ذر، قال: (سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: كنت أنا وعلي نوراً عن يمين العرش بين يدي الله عز وجل يسبح الله ذلك النور ويقدسه قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام، فلم يزل أنا وعلي شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب، فجزء أنا وجزء علي) ينابيع المودة: ج ۱ ص ۴۷.

همچنین ابن‌مغازلی از سالم بن ابی‌جعد از ابانر روایت می‌کند؛ گفت: شنیدم رسول خدا ص می‌فرماید: «من و علی نوری از سمت راست عرش در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور چهل هزار سال پیش از خلقت آدم او را تسبیح می‌گفت و تقدیسش می‌نمود. من و علی همواره یک چیز بودیم تا اینکه در پشت عبدالمطلب جدا شدیم؛ بخشی من و بخشی علی گردید.» [ینابيع المودة: ج ۱ ص ۴۷].

وروی ابن عباس (رضي الله عنه)، قال: (سمعت رسول الله (ص) يقول: كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله من قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه، ولم يزل الله ينقله من صلب إلى صلب حتى أقره في صلب عبد المطلب، ثم أخرجه من عبد المطلب فقسمه قسمين؛ قسماً في صلب عبد الله، وقسماً في صلب أبي طالب، فعلي مني وأنا منه، لحمه لحمي، ودمه دمي، فمن أحبه بحق أحبه، ومن أبغضه فببغضني أبغضه) نظم در السمطين للزرندي الحنفي: ص ۷۹، وأخرجه أيضاً في كتابه معارج الوصول إلى معرفة آل الرسول: ص ۳۳.

از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنه روایت شده است: شنیدم رسول خدا ص می‌فرماید: «من و علی چهل هزار سال پیش از خلقت آدم، نوری در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور در پشت او راه پیمود و پیوسته خداوند، آن را از پشتی

به پشت دیگر منتقل می‌نمود تا اینکه در پشت عبدالمطلب قرارش داد. سپس از پشت عبدالمطلب خارجش ساخت و به دو قسمت تقسیم نمود؛ قسمتی در پشت عبدالله و قسمتی در پشت ابوطالب. پس علی از من است و من از او؛ گوشت او گوشت من، و خون او خون من است؛ پس هرکس او را دوست داشته باشد بهحق که مرا دوست داشته است و هرکس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و من نیز او را دشمن می‌دارم.» [نظم در السمطين، زرندي حنفی: ص ۷۹؛ و در کتابش «معراج الوصول الى معرفة آل رسول الله»: ص ۳۳ نیز آن را آورده است.]

(أخبرنا عبد الوهاب بن عطاء، عن سعيد بن أبي عروبة، عن قتادة، قال: وأخبرنا عمر بن عاصم الكلابي، أخبرنا أبو هلال، عن قتادة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: كنت أول الناس في الخلق وآخرهم في البعث) الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۱۴۹.

عبد الوهاب بن عطا از سعيد بن ابوعروبه از قتاده و عمر بن عاصم کلابی از ابوهلال از قتاده به ما خبر دادند: رسول خدا ص فرمود: «من اولین مردم در خلقت و آخرینشان در بعثت بودم.» [طبقات کبری: ج ۱ ص ۱۴۹.]

حدثنا أبو همام الوليد بن شجاع بن الوليد البغدادي، أخبرنا الوليد بن مسلم، عن الأوزاعي، عن يحيى بن أبي كثير، عن أبي سلمة، عن أبي هريرة، قال: (قالوا: يا رسول الله صلى الله عليه وسلم متى وجبت لك النبوة؟ قال: وأدم بين الروح والجسد. هذا حديث حسن صحيح) سنن الترمذي: ج ۵ ص ۲۴۵.

ابوهمام ولید بن شجاع بن ولید بغدادی برای ما روایت کرد که ولید بن مسلم از اوزاعی از یحیی بن ابی‌کثیر از ابوسلمه از ابوهریره به ما خبر داد و گفت: عرض کردند: ای رسول خدا ص، چه وقت نبوت بر شما واجب شد؟ فرمود: «وقتی آدم بین روح و جسد بود.» [سنن ترمذی: ج ۵ ص ۲۴۵.]

(حدثنا أبو النضر الفقيه وأحمد بن محمد بن سلمة العنزي، قالوا: ثنا عثمان بن سعيد الدارمي ومحمد بن سنان العوفي، ثنا إبراهيم بن طهمان، عن بديل بن ميسرة، عن عبد الله بن شقيق، عن ميسرة الفخر، قال: قلت لرسول الله متى كنت نبياً؟ قال: وأدم بين الروح والجسد. هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه) المستدرک للحاکم: ج ۲ ص ۶۰۸.

ابونضر فقيه و احمد بن محمد بن سلمه عنزي برای ما روایت کردند که عثمان بن سعيد دارمي و محمد بن سنان عوفی از ابراهيم بن طهمان از بدیل بن مسیره از عبدالله بن شفيق از ميسرة فخر به ما خبر دادند که گفت: به رسول خدا ص عرض کردم: از چه وقت شما پیامبر بودید؟ فرمود: «وقتی آدم بين روح و جسد بود.» [مستدرک- حاکم: ج ۲ ص ۶۰۸.]

الآن تبين من القرآن والروايات أنّ محمداً وآل محمد (عليهم السلام) أرواحهم موجودة في زمن بعث عيسى بل قبل أن يولد عيسى، فهل هناك مانع أن يخلق لروح أحدهم بدن جسماني أو في الحقيقة هو يظهر في العالم الجسماني بصورة تشبه عيسى (عليه السلام) ويكون هذا الأمر بإرادة الله وبحوله وقوته على الأقل كما روي ظهور جبرائيل - وهو روح - لمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) في هذا العالم الجسماني بصورة دحية الكلبى (٧٣).

اکنون از قرآن و روایات مشخص شد ارواح محمد و آل محمد ع در هنگام بعثت عیسی موجود بوده‌اند و حتی پیش از آنکه عیسی متولد شود. حال آیا مانعی وجود دارد که برای روح یکی از آنها بدنی جسمانی خلق شود، یا در واقع او در این عالم جسمانی با صورتی شبیه به عیسی ع ظاهر شود و این امر با اراده خداوند و با حول و قوه او صورت پذیرد؛ همان‌طور که روایت شده ظهور جبرئیل که روح است برای حضرت محمد ص بصورت دحیه کلبی در این عالم جسمانی [۷۳] محقق شده است!

أقول: هل هناك مانع عقلي الآن بعد أن دل النقل والعقل على هذا الأمر؟ ثم من يرفض ويقول هذا لا يعقل هل لديه بديل تؤيده النصوص والعقل والحكمة كما هو الحال فيما تقدم؟ أم مجرد عناد وجدل وإتباع هوى لرفض الحق لاغير!

می‌گویم، آیا اکنون پس از اینکه عقل و نقل بر چنین چیزی دلالت می‌کنند، آیا مانعی عقلی وجود دارد؟ پس کسی که نمی‌پذیرد و می‌گوید این عقلائی نیست، آیا خودش جایگزینی دارد که متون، عقل و حکمت آن را تأیید کند؟ آن‌گونه که پیشتر ارائه شد! یا صرفاً عناد و جدل و پیروی از هوا و هوس برای نپذیرفتن حقیقت است، نه چیز دیگر!

إنَّ تقبل الحقيقة كما هي ربما يكون فيه شيء من الصعوبة خصوصاً مع وجود الجهل والشيطان وجنودهما الذين يعملون جاهدين لمنع الناس من الإنصات للحق ولسماع كلام الله والخضوع للدليل والتعرف على الحقيقة، ولكن عندما يقام الدليل لإظهار الحقيقة على الناس العقلاء أن تقول نعم هذه هي الحقيقة لقد رأيناها بوضوح، وإلا فلن يكونوا أناساً ولا عقلاء. والحمد لله رب العالمين.

اگر حقیقت را آن‌گونه که هست بپذیرید مقداری سختی در آن خواهد بود؛ خصوصاً با وجود جهل، شیطان و لشکریانش که با شدت تلاش می‌کنند تا مردم را از سکوت در برابر حق و شنیدن کلام خدا و خضوع برای دلیل و برهان و شناخت حقیقت بازدارند؛ اما هنگامی که دلیل و برهان برای ظاهرساختن حقیقت اقامه شود، عاقلان مردم باید بگویند آری این حقیقتی است که ما به وضوح و روشنی می‌بینیم؛ در غیر این صورت نه انسان‌اند و نه عاقل!
و الحمد لله رب العالمين.

[۷۳]- امکانیة ظهور الروح في جسد مسألة ثابتة في العهد القديم والجديد، كما هي ثابتة عند المسلمين في القرآن والروایات عند السنة والشیعة.

[۷۳] - ظهور و آشکارشدن روح در جسد، موضوعی است که در عهد قدیم و جدید ثابت شده؛ همانگونه که برای مسلمانان در قرآن و روایات شیعه و سنی ثابت شده است.

في العهد القديم:

ظهر لهاجر (عليها السلام) (تكوين ١٦: ٧)، ولجدعون في سفر القضاة (قضاة ١٢: ٦)، وغيرهم.

در عهد قدیم:

برای هاجر ع (مراجعه کنید به: سفر پیدایش ١٦: ٧) و جدعون (داوران ١٢: ٦) و دیگران ظاهر شده است.

وفي العهد الجديد:

ظهر الملك لمريم (عليها السلام) يبشرها بعيسى (عليه السلام)، وليعقوب (عليه السلام) قبل ذلك يبشره بيحيى (عليه السلام).

در عهد جدید:

فرشته برای مریم ظاهر شد و عیسی ع را به او بشارت داد و قبل از آن برای یعقوب ع ظاهر شده بود و او را به یحیی ع بشارت داد.

قال القس انطونيوس فكري معلقاً على ظهور الملاك ليعقوب (عليه السلام): (آية ١١): "فظهر له ملاك الرب واقفاً عن يمين مذبح البخور" المخلوقات الروحية كالملائكة لا يمكننا أن نراها إلا إذا أخذت شكلاً محسوساً نراه بها، وذلك حين يريد الله ويسمح بذلك، فجسدنا الكثيف لا يعاين الروحيات ولا حتى أن يشعر بها) القس انطونيوس فكري - تفسير لوقا - الأصحاح ١.

کشیش آنتونیوس فکری در تفسیر ظهور فرشتگان بر یعقوب ع میگوید: «آیه 11: «ناگاه فرشته پروردگار در حالی که در سمت راست مذبح بخور ایستاده بود بر وی ظاهر گشت» برای ما امکان دیدن آفریده‌های روحانی مانند فرشتگان وجود ندارد؛ مگر اینکه شکل قابل حسّی به‌خود بگیرند تا به‌وسیله آن

بتوانيم أنها را ببينيم، و اين هنگامی است که خداوند اراده و اجازهاش را صادر فرمايد؛ زیرا جسم متراکم ما توانایی دیدن امور روحی را ندارد و حتی نمیتواند وجود آنها را احساس کند.» (تفسیر لوقا - باب ۱)

أما عن ظهور جبرائيل (عليه السلام) في صورة دحية الكلبي فهو أيضاً معروف:

اما در خصوص ظهور جبرئیل ع به شکل دحیة کلبي، موضوعی معروف و شناخته شده است:

- عند السنة:

من أقوال علماء السنة:

قال محمد بن سعد في الطبقات الكبرى:

(دحية بن خليفة بن فروة بن فضالة بن زيد بن امرئ القيس بن الخزرج وهو زيد مناة بن عامر بن بكر بن عامر الأكبر بن عوف بن بكر بن عوف بن عذرة بن زيد اللات بن رفيدة بن ثور بن كلب بن وبرة بن تغلب بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعة، وأسلم دحية بن خليفة قديماً ولم يشهد بدرأً وكان يشبهه جبرائيل، قال: أخبرنا يعلى بن عبيد وعبيد الله بن موسى والفضل بن دكين قالوا: حدثنا زكريا بن أبي زائدة، عن عامر الشعبي، قال: شبه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة نفر من أمية، فقال: دحية الكلبي يشبهه جبرائيل، وعروة بن مسعود الثقفي يشبهه عيسى بن مريم، وعبد العزى يشبهه الدجال. قال: أخبرنا عفان بن مسلم، قال: حدثنا أبو عوانة، عن مغيرة، عن يزيد بن الوليد، عن أبي وائل، قال: كان دحية الكلبي يشبهه جبرائيل، وكان عروة بن مسعود مثله كمثل صاحب يس، وكان عبد العزى بن قطن يشبهه بالدجال. قال: أخبرنا يعقوب بن إبراهيم بن سعد الزهري، عن أبيه، عن ابن شهاب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أشبهه من رأيت بجبرائيل دحية الكلبي. قال: أخبرنا عفان بن مسلم، قال: حدثنا حماد بن سلمة، عن إسحاق بن سويد، عن يحيى بن يعمر، عن ابن عمر، عن النبي، قال: كان جبرائيل يأتي النبي في صورة دحية الكلبي. قال: أخبرنا خالد بن مخلد، قال: حدثنا عبد الله بن عمر، عن يحيى بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن عائشة، قالت: وثب رسول الله وثبة شديدة فنظرت فإذا معه رجل واقف على برذون وعليه عمامة بيضاء قد سدل طرفها بين كتفيه ورسول الله صلى الله عليه وسلم واضع يده على معرفة برذونه فقلت: يا رسول الله، لقد راعطني وثبتك من هذا، قال: ورأيت، قلت: نعم، قال: ومن رأيت، قلت: رأيت دحية الكلبي، قال: ذاك جبرائيل (عليه السلام)) الطبقات

الكبرى - محمد بن سعد: ج ۴ ص ۲۴۹ - ۲۵۰.

نزد اهل سنت:

از سخنان علمای اهل سنت:

محمد بن سعد در طبقات كبرى میگوید:

«دحية بن خليفة بن فروة بن فضالة بن زيد بن امرئ القيس بن خزرج كه همان زيد مناة بن عامر بن بكر بن عامر اكبر بن عوف بن بكر بن عوف بن عذرة بن زيد لات بن رفيدة بن ثور بن كلب بن وبرة بن تغلب بن حلوان بن عمران بن حاف بن قضاعة است. دحية بن خليفه از مسلمانان اوليه بود و بدر را درك نكرد و

شبيهه جبرئيل بود. ميگويد: يعلى بن عبيد و عبيدالله بن موسي و فضل بن دكين به ما خبر دادند و گفتند زكريا بن ابوزائده از عامر شعبي براي ما چنين نقل كرد: رسول خدا ص سه نفر از اميه را تشبيه کرده، فرمود: دحيه كلبي شبیهه جبرئيل، عروة بن مسعود ثقفي شبیهه عيسي بن مريم و عبدالعزي شبیهه دجال است. عفان بن مسلم از ابوعوانه از مغيره از يزید بن وليد از ابووائل چنين روايت ميکند: دحيه كلبي به جبرئيل تشبيه ميشد و عروة بن مسعود همانند صاحب يس بود و عبدالعزي بن قطن به دجال تشبيه ميشد. او از يعقوب بن ابراهيم بن سعد زهري از پدرش از ابنشهاب چنين نقل ميکند: رسول خدا ص فرمود: شبیهترین شخصی که به جبرئيل ديده ام دحيه كلبي است. او از عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از اسحاق بن سويد از يحيى بن يعمر از ابن عمر از پیامبر چنين نقل ميکند که فرمود: جبرئيل با چهره دحيه كلبي نزد پیامبر می آمد. او از خالد بن مخلد از عبدالله بن عمر از يحيى بن سعيد از قاسم بن محمد از عايشه نقل ميکند که گفت: رسول خدا ناگهان از جای خود برخاست و من بناگاه دیدم همراه او مردی سوار بر اسب بود و عمامای سفيد بر سر داشت که یک طرف آن را بين دو کتفش آویزان کرده و رسول خدا ص دست خود را بر سر اسبش گذاشته بود. من گفتم: ای رسول خدا! برخاستن ناگهانی شما مرا ترساند. فرمود: او را دیدی؟ گفتم: آری. فرمود: چه کسی را دیدی؟ گفتم: دحيه كلبي. فرمود: او جبرئيل ع بود. (طبقات کبری - محمد بن سعد: ج ۴ ص ۲۴۹ و ۲۵۰)

قال العيني:

(العاشر ما قيل ما حقيقة تمثل جبريل عليه الصلاة والسلام له رجلاً. أجيب بأنه يحتمل أن الله تعالى أفنى الزائد من خلقه ثم أعاده عليه ويحتمل أن يزيله عنه ثم يعيده إليه بعد التبليغ نبه على ذلك إمام الحرمين وأما التداخل فلا يصح على مذهب أهل الحق. الحادي عشر ما قيل إذا لقي جبريل النبي عليه الصلاة والسلام في صورة دحية فأين تكون روحه فإن كان في الجسد الذي له ستمائة جناح فالذي أتى لا روح جبريل ولا جسده وإن كان في هذا الذي هو في صورة دحية فهل يموت الجسد العظيم أم يبقى خالياً من الروح المنتقلة عنه إلى الجسد المشبه بجسد دحية.

أجيب بأنه لا يبعد أن لا يكون انتقالها موجب موته فيبقى الجسد حياً لا ينقص من مفارقتها شيء ويكون انتقال روحه إلى الجسد الثاني كانتقال أرواح الشهداء إلى أجواف طير خضر وموت الأجساد بمفارقة الأرواح ليس بواجب عقلاً بل بعادة أجراها الله تعالى في بني آدم فلا يلزم في غيرهم) عمدة القاري - العيني: ج ۱ ص ۴۵ - ۴۶.

عيني میگوید:

«دهم: اشکالی وجود دارد که چگونه جبرئیل به صورت مردی ظاهر می شد؟ جواب آن، چنين است که احتمال دارد خداوند متعال آن اضافه شده به خلقش را از بين ببرد و سپس به او بازگرداند، و احتمال دارد آن را از او جدا کند و بعد از رسيدن، به او بازگرداند، که این نکته را امام الحرمین متذکر شده است، اما تداخل، بر اساس مذهب حق صحيح نیست. یازدهم: اشکال می شود اگر جبرئیل با شکل دحیه با پیامبر ملاقات می کرده، پس روح او کجاست؟ اگر در جسمی باشد که ششصد گناه دارد پس کسی که نزد پیامبر آمده نه روح جبرئیل است و نه جسم او و اگر در این جسمی باشد که بصورت دحیه است، آیا آن «جسد عظیم» [جسد جبرئیل] می میرد؟! یا بصورت خالی از روحی باقی می ماند که از آن جسد، به جسدي شبیهه به جسد دحیه منتقل شده است؟!»

پاسخ این است که بعید نیست انتقال روح موجب مرگ او نشود؛ بنابر این جسمش زنده می‌ماند و چیزی از آن کاسته نمی‌شود و انتقال روح آن به جسم دوم مانند انتقال ارواح شهدا به شکم پرندگان سبز است و اینکه اجساد با جد شدن ارواح بمیرند، از نظر عقلی واجب نیست و تنها به این دلیل که خداوند در انسان به این صورت عمل می‌کند لزومی ندارد در غیر انسان هم چنین باشد.» (عمدة القاری - عینی: ج ۱ ص ۴۵ و ۴۶)

قال ابن حجر:

(هل من الملائكة صحابة؟ الملائكة أجسام نورانية قادرة على التشكيل والظهور بأشكال مختلفة، وهي تتشكل بأشكال حسنة، شأنها الطاعة وأحوال جبريل مع النبي صلى الله عليه وسلم حين تبليغه الوحي وظهوره في صورة دحية الكلبي تؤيد رجحان هذا التعريف للملائكة على غيره) الإصابة - ابن حجر: ج ۱ ص ۹ - ۱۰.

ابن حجر می‌گوید:

«آیا صحابه‌ای از فرشتگان وجود داشت؟ فرشتگان، جسم‌هایی نورانی هستند که می‌توانند بصورت‌های مختلفی شکل بگیرند و آشکار شوند. آنها شکل‌های نیکویی به‌خود می‌گیرند. شأن و جایگاه آنان، اطاعت است و حالات جبرئیل با پیامبر ص هنگام رساندن وحی و آشکار شدن به‌شکل دحیه کلبی، برتر بودن این تعریف از ملائکه را، بر دیگر تعاریف تأیید می‌کند.» (إصابة - ابن حجر: ج ۱ ص ۹ و ۱۰)

وفي الجزء الثاني قال:

(دحیه بن خلیفه بن فروة بن فضالة بن زید بن امرئ القیس بن الخزرج بفتح المعجمة وسكون الزاي ثم جيم بن عامر بن بكر بن عامر الأكبر بن عوف الكلبي صحابي مشهور، أول مشاهده الخندق وقيل أحد ولم يشهد بدرا، وكان يضرب به المثل في حسن الصورة وكان جبرائيل (عليه السلام) ينزل على صورته، جاء ذلك من حديث أم سلمة ومن حديث عائشة، وروى النسائي بإسناد صحيح عن يحيى بن معمر عن بن عمر رضي الله تعالى عنهما كان جبرائيل يأتي النبي صلى الله عليه وسلم في صورة دحية الكلبي، وروى الطبراني من حديث عفير بن معدان عن قتادة عن أنس أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: كان جبرائيل يأتيني على صورة دحية الكلبي، وكان دحية رجلاً جميلاً، وروى العجلي في تاريخه عن عوانة بن الحكم، قال: أجمل الناس من كان جبرائيل ينزل على صورته، قال: بن قتيبة في غريب الحديث) الإصابة - ابن حجر: ج ۲ ص ۳۲۱ - ۳۲۲.

و در جلد دوم چنین می‌گوید:

«دحیه بن خلیفه بن فروة بن فضالة بن زید بن امرئ القیس بن خزرج بن عامر بن بكر بن عامر اکبر بن عوف کلبی، صحابی مشهوری است. اولین غزوه‌ای که حضور داشت خندق بود و گفته می‌شود در احد بوده است اما بدر را درک نکرد. در زیبایی چهره زبانزد بود و جبرئیل ع بصورت او ظاهر می‌شد؛ منبع این سخن، حدیث اسلمه و عایشه است. نسایی با اسناد صحیح از یحیی بن معمر از ابن عمر روایت

می‌کند جبرئیل با چهره‌ی دحیه کلبی نزد پیامبر ص می‌آید. طبرانی از عفیر بن معدان از قتاده از آنس روایت می‌کند که پیامبر ص فرمود: «جبرئیل با چهره‌ی دحیه کلبی نزد من می‌آید.» و دحیه مرد زیبایی بود. عجلی در تاریخش از عوانة بن حکم روایت می‌کند زیباترین مردم کسی بود که جبرئیل با چهره‌ی او نازل می‌شد. ابن‌قتیبه در غریب الحدیث می‌گوید: «(اصابه - ابن‌حجر: ج ۲ ص ۳۲۱ و ۳۲۲)

أما الروایات فکثیرة نذکر منها طرفاً:

روی البخاری فی صحیحہ: (حدثني عباس بن الوليد النرسي، حدثنا معتمر، قال: سمعت أباي، حدثنا أبو عثمان، قال: أنبئت أن جبريل (عليه السلام) أتى النبي صلى الله عليه وسلم وعنده أم سلمة، فجعل يحدث ثم قام فقال النبي صلى الله عليه وسلم لأم سلمة: من هذا أو كما قال، قال قالت: هذا دحية، قالت أم سلمة: أيم الله ما حسبتة إلا إياه حتى سمعت خطبة نبي الله صلى الله عليه وسلم يخبر عن جبريل أو كما قال قال فقلت لأبي عثمان ممن سمعت هذا قال من أسامة بن زيد) صحيح البخاري - البخاري: ج ۴ ص ۱۸۵، ورواه أيضاً مسلم في صحيحه: ج ۷ ص ۱۴۴.

در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد که بخشی از آنها را نقل می‌کنیم: بخاری در صحیح خود چنین نقل می‌کند: «عباس بن ولید نرسی از معتمر از پدرش از ابوعثمان روایت می‌کند: با خبر شدم جبرئیل ع در حالی که امسلمه نزد پیامبر ص بود نزد ایشان آمد و با ایشان سخن گفت و سپس برخاست. پیامبر ص به امسلمه فرمود: این شخص که بود؟ یا چنانچه او می‌گوید فرمود: او دحیه کلبی بود. امسلمه گفت: به خدا قسم گمان کردم او دحیه است تا اینکه سخن پیامبر ص را شنیدم که از جبرئیل خبر می‌داد. یا همان‌طور که او گفته: به ابوعثمان گفتم این را از که شنیدی؟ گفت از اسامة بن زید.» صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۸۵. مسلم نیز این حدیث را در صحیحش روایت کرده است: ج ۷ ص ۱۴۴.

وروی النسائي في سننه:

(أخبرنا محمد بن قدامة، عن جرير، عن أبي فروة، عن أبي زرعة، عن أبي هريرة وأبي ذر ... وإنا لجلوس ورسول الله صلى الله عليه وسلم في مجلسه إذ أقبل رجل أحسن الناس وجهاً وإنه لجبريل (عليه السلام) نزل في صورة دحية الكلبی) سنن النسائي - النسائي: ج ۸ ص ۱۰۱-۱۰۳.

نسائی در سنن خود روایت می‌کند:

«محمد بن قدامة از جریر از ابوفروه از ابوزرعه از ابوهریره و ابوزر روایت می‌کند... رسول خدا ص در جایگاه خود نشسته بود و ما نیز نزد او نشسته بودیم؛ مردی آمد که زیباترین مردم بود... او جبرئیل ع بود که با چهره‌ی دحیه کلبی نازل شده بود.» (سنن نسایی: ج ۸ ص ۱۰۱ تا ۱۰۳)

روی الحاكم النيسابوري بسنده عن عائشة أنها قالت:

(إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان عندها فسلم علينا رجل من أهل بيت ونحن في البيت فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فزعا فقمتم في أثره فإذا دحية الكلبي، فقال: هذا جبرئيل يأمرني أن أذهب إلى بني قريظة..... وخرج النبي صلى الله عليه وآله فمر بمجالس بينه وبين قريظة فقال: هل من بكم من أحد، قالوا: مر علينا دحية الكلبي على بغلة شهباء تحته قطيفة ديباج، قال: ليس ذلك بدحية ولكنه جبرئيل..... هذا حديث صحيح على شرط الشيخين فإنهما قد احتجا بعبد الله بن عمر المري في الشواهد ولم يخرجاه) المستدرک - الحاكم النيسابوري: ج ۳ ص ۳۴ - ۳۵.

حاکم نیشابوری با سند از عایشه چنین روایت می‌کند:

«رسول خدا ص نزد او بوده است که مردی از اهل خانه بر ما سلام کرد و ما در خانه بودیم. پیامبر ص ناگهان ایستاد و من نیز به دنبال او رفتم و دحیه کلبی را دیدم. پیامبر فرمود: او جبرئیل بود و به من گفت به نزد بنی‌قریظه بروم... پیامبر ص خارج شد و در راهی که به سمت بنی‌قریظه می‌رفت از مردمانی که نشسته بودند پرسید: کسی از اینجا عبور نکرد؟ گفتند: دحیه کلبی سوار بر قاطر سفید از اینجا عبور کرد در حالی که زیر پایش پارچه ابریشمی بود. ایشان فرمود: او دحیه نبود و جبرئیل بود... این حدیث به شرط شیخین صحیح است و آنها به عبدالله بن عمر مری در شواهد احتجاج کرده‌اند و آن را وارد نکردند.» (مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۳ ص ۲۴ و ۲۵)

وروی حدیثاً آخر أيضاً عن عائشة قالت:

(... رأيت رجلاً يوم الخندق على صورة دحية بن خليفة الكلبي رضي الله عنه على دابة ينادي رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى رأسه عمامة قد أسدلها عليه، فسألت رسول الله صلى الله عليه وآله قال: فإن ذلك جبريل (عليه الصلاة والسلام) أمرني أن أخرج إلى بني قريظة. هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه) المستدرک - الحاكم النيسابوري: ج ۴ ص ۱۹۳ - ۱۹۴.

همچنین حدیث دیگری از عایشه نقل می‌کند:

«در جنگ خندق مردی را به شکل دحیه بن خلیفه کلبی رضی‌الله‌عنه دیدم که سوار بر مرکب با رسول خدا ص نجوا می‌کرد و بر سرش عمامه‌ای داشت که یک طرف آن را بر خود آویزان کرده بود. از رسول خدا ص درباره او سؤال کردم. ایشان فرمود: او جبرئیل (علیه الصلاة والسلام) بود و به من دستور داد به سمت بنی‌قریظه بروم. سند این حدیث صحیح است اما شیخین آن را روایت نکردند.» (مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۴ ص ۱۹۳ و ۱۹۴)

وفي مجمع الزوائد عن عائشة قالت:

(... فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فمر على بنى غنم وهم جيران المسجد قال من مر بكم فقالوا مر بنا دحية الكلبي وكان دحية تشبهه لحيته ووجهه جبريل (عليه السلام) مجمع الزوائد - الهيثمي: ج ۶ ص ۱۳۶ - ۱۳۷.

در مجمع‌الزوائد از عایشه چنین روایت می‌کند:

«... رسول خدا ص خارج شد و بر بنی‌غنم که همسایه مسجد بودند گذر کرد و فرمود: چه کسی از اینجا عبور کرد؟ گفتند: دحیه کلبی از اینجا گذر کرد و صورت و محاسن دحیه شبیه جبرئیل ع بود.» (مجمع الزوائد هیشمی: ج ۶ ص ۱۳۶ و ۱۳۷)

(عن عائشة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم سمع صوت رجل فوثب وثبة شديدة وخرج إليه فاتبعه فإذا هو متكئ معتم مرخ عمامته بين كتفيه، فلما دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت: وثبت وثبة وخرجت فإذا هو دحية الكلبى قال: ورأيتاه، قلت: نعم، قال: ذاك جبريل (عليه السلام) أمرني أن أخرج إلى بني قريظة) مجمع الزوائد - الهيثمي: ج ۶ ص ۱۴۰ - ۱۴۱.

«عایشه نقل می‌کند روزی رسول خدا ص صدای مردی را شنید و بنگاهان از جای خود بلند شد و به سمت او رفت، و من او را دنبال کردم و دیدم او تکیه داده و عمامه بر سر داشت و عمامه‌اش را بین دو کتفش آویزان کرده بود. وقتی رسول خدا ص برگشت به او گفتم: ناگهان برخاستی و خارج شدی در حالی که او دحیه کلبی بود. گفت: او را دیدی؟ گفتم: بله، گفت: او جبرئیل ع بود و به من دستور داد نزد بنی‌قریظه بروم.» (مجمع الزوائد - هیشمی: ج ۶ ص ۱۴۰ و ۱۴۱)

(عن ابن عباس، قال: كنت مع أبي عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنده رجل ينجيه، فكان كالعرض عن أبي فخرجنا من عنده فقال أبي: أي بني، ألم تر إلى ابن عمك كالعرض عني، فقلت: يا أبت، إنه كان عنده رجل ينجيه، قال: فرحنا إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال أبي: يا رسول الله، قلت لعبد الله كذا وكذا فأخبرني أنه كان عندك رجل ينجيك فهل كان عندك أحد، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: وهل رأيتاه يا عبد الله، قلت: نعم، قال: فإن ذلك جبريل (عليه السلام) هو الذي شغلني عنك.

رواه أحمد والطبراني بإسناد رجالهما رجال الصحيح.

«ابن عباس می‌گوید: همراه پدرم نزد رسول خدا ص بودیم و مردی با او نجوا می‌کرد و گویا از پدرم روی گردانده بود. ما از نزد او خارج شدیم و پدرم گفت: پسر عمویت را دیدی که از من روی گردانده بود؟ گفتم: پدر! نزد او مردی بود که با وی نجوا می‌کرد. می‌گوید: به حضور رسول خدا ص رفتیم و پدرم به او گفت: ای رسول خدا! من به عبدالله چنین و چنان گفتم و او به من گفت نزد شما مردی بود که با شما نجوا می‌کرده است. آیا کسی نزد شما بود؟ رسول خدا ص گفت: ای عبدالله! آیا او را دیدی؟ گفتم: بله. گفت: او جبرئیل ع بود و مرا از توجه به تو باز داشته بود.» احمد و طبرانی این حدیث را با سندهای مختلف نقل کرده‌اند و رجال آن صحیح است.

وعن ابن عباس، قال: مررت برسول الله صلى الله عليه وسلم وعليه ثياب بيض وهو ينجي دحية بن خليفة الكلبى وهو جبريل (عليه السلام) وأنا لا أعلم فلم يسلم، فقال جبريل: يا محمد، من هذا، قال: هذا ابن عمي هذا ابن عباس، قال: ما أشد وضوح ثيابه، أما إن ذريته ستسود بعده لو سلم علينا ردنا عليه، فلما رجعت قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم:

ما منعك أن تسلم، قلت: بأبي وأمي رأيتك تناجي دحية بن خليفة فكرهت أن تنقطع عليكما مناجاتكما، قال: وقد رأيتك، قلت: نعم) مجمع الزوائد - الهيثمي: ج ٩ ص ٢٧٦.

ابن عباس می گوید: روزی بر رسول خدا ص گذر کردم در حالی که لباس سفیدی بر تن داشتم. رسول خدا با دحیه کلبی نجوا می کرد؛ او جبرئیل ع بود در حالی که من نمی دانستم و به او سلام نکردم. جبرئیل گفت: ای محمد! او کیست؟ گفت: او پسرعموی من، ابن عباس است. گفت: چقدر لباس او سفید بود اما ذریه او پس از او سیاه خواهند بود. اگر به ما سلام می داد جواب او را می دادیم. زمانی که بازگشتم رسول خدا ص به من گفت: چه چیزی تو را از سلام دادن بازداشت؟ گفتم: پدر و مادرم به فدایت! چون با دحیه بن خلیفه نجوا می کردی کراهت داشتم سخن شما را قطع کنم. فرمود: او را دیدی؟ گفتم: بله. (مجمع الزوائد - هیثمی: ج ٩ ص ٢٧٦)

روی الألبانی:

(دحیه الكلبی يشبه جبریل...) الراوي: الشعبي، المحدث: الألباني، المصدر: صحيح الجامع، الرقم ٣٣٦٢، حكم المحدث:

صحيح.

البانی روایت می کند:

«دحیه کلبی شبیه جبرئیل بود...» روایت کننده: شعبی، محدث: البانی، منبع: صحیح الجامع، شماره ٣٣٦٢، وضعیت حدیث: صحیح.

الألبانی عن صحیح النسائی:

(كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجلس بين ظهراني أصحابه فيجيء الغريب فلا يدري أيهم هو حتى يسأل، فطلبنا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم أن نجعل له مجلساً يعرفه الغريب إذا أتاه، فبينما له دكاناً من طين كان يجلس عليه، وإنا لجلوس ورسول الله صلى الله عليه وسلم في مجلسه إذ أقبل رجل أحسن الناس وجهاً وأطيب الناس ريحاً كأن ثيابه لم يمسه دنس حتى سلم في طرف البساط، فقال: السلام عليك يا محمد، فرد عليه السلام، قال: أدنو يا محمد، قال أدنه فما زال يقول أدنو مراراً ويقول له ادن حتى وضع يده على ركبتي رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: يا محمد، أخبرني ما الإسلام؟ قال: الإسلام أن تعبد الله ولا تشرك به شيئاً، وتقيم الصلاة وتؤتي الزكاة وتحج البيت وتصوم رمضان. قال: إذا فعلت ذلك فقد أسلمت، قال: نعم. قال: صدقت، فلما سمعنا قول الرجل صدقت، أنكرناه. قال: يا محمد، أخبرني ما الإيمان؟ قال: الإيمان بالله وملائكته والكتاب والنبیین وتؤمن بالقدر. قال: فإذا فعلت ذلك فقد آمنتم، قال رسول الله: نعم. قال: صدقت، قال: يا محمد، أخبرني ما الإحسان؟ قال: أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك. قال: صدقت. قال: يا محمد، أخبرني متى الساعة، قال: فنكس فلم يجبه شيئاً، ثم أعاد فلم يجبه شيئاً، ثم أعاد فلم يجبه شيئاً، ورفع رأسه فقال: ما المسؤول عنها بأعلم من السائل، ولكن لها علامات تعرف بها، إذا رأيت الرعاء البهم يتطاولون في البنیان، ورأيت الحفاة العرأة ملوك الأرض، ورأيت المرأة تلد ربها خمس لا يعلمها إلا الله " أن الله عنده علم الساعة". إلى قوله: "إن الله عليم خبير" ثم قال: لا والذي بعث محمداً بالحق هدى

وبشيراً، ما كنت بأعلم به من رجل منكم، وإنه لجبريل (عليه السلام) نزل في صورة دحية الكلبی) الراوی: أبو ذر وأبو هريرة، صحیح النسائی، صححه الألبانی برقم ۵۰۰۶.
البانی از صحیح نسائی چنین نقل می‌کند:

«رسول خدا ص در میان اصحاب خود می‌نشست و زمانی که غریبه‌ای می‌آمد نمی‌دانست کدامیک از آنها رسول خداست تا اینکه سؤال کند. بنابر این ما از رسول خدا ص خواستیم برایش جایگاهی درست کنیم که وقتی غریبه‌ای داخل می‌شود او را بشناسد. با گل، نیمکتی برای او ساختیم و او بر آن می‌نشست. روزی ما نشسته بودیم و رسول خدا ص در جایگاه خود نشسته بود؛ مردی آمد که زیباترین و خوشبوترین مردم بود و گویا هیچ‌وقت آلودگی بر لباس او ننشسته بود، تا اینکه در کنار جایگاه سلام داد و گفت: سلام بر تو ای محمد! پیامبر جواب سلام او را داد. او گفت: ای محمد نزدیک بیا، پیامبر به او نزدیک شد و او مرتب می‌گفت نزدیک شو تا اینکه دستش را بر زانوی رسول خدا ص گذاشت و گفت: ای محمد! به من بگو اسلام چیست؟ فرمود: اسلام این است که خدا را پرستش کنی و هیچ‌چیز را شریک او نسازی، نماز را اقامه کنی، زکات بدهی، به حج خانه خدا بروی و ماه رمضان را روزه بداری. گفت: اگر این کارها را انجام دهم اسلام آوردم؟ فرمود: بله. گفت: راست گفتی. زمانی که شنیدیم او گفت راست گفتی از او ایراد گرفتیم. گفت: به من بگو ایمان چیست؟ فرمود: ایمان به خدا، ملائکه او، کتاب، پیامبران و باور داشتن قدر است. گفت: اگر چنین کنم ایمان آوردم؟ رسول خدا فرمود: بله. گفت: راست گفتی. احسان چیست؟ فرمود: خدا را به‌گونه‌ای عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و اگر او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند. گفت: راست می‌گویی. قیامت چه زمانی است؟ پیامبر درنگ کرد و پاسخش را نداد. او دوباره پرسید و باز جواب او را نداد. باز پرسید و پیامبر جواب نداد. سپس سر خود را بلند کرد و فرمود: سؤال‌شونده از سؤال‌کننده آگاتر نیست، اما نشانه‌هایی دارد که با آن شناخته می‌شود؛ زمانی که ببینی حاکمان ساختمان‌ها را بلند بسازند و افراد عریان و پابرهنه پادشاه زمین شوند، و زن بزاید در حالی که پنج سرپرست دارد؛ و آن را جز خدا نمی‌داند (علم قیامت در نزد خداوند است) تا این سخن خداوند (خداوند بسیار دانا و آگاه است) سپس فرمود: قسم به کسی که محمد را به‌حق، هدایتگر و بشارت‌دهنده فرستاد، من در این موضوع از هیچ‌یک از شما آگاتر نبودم، او جبرئیل ع بود و بصورت دحیه کلبی نازل شده بود.» راوی: ابوذر و ابوهریره، صحیح نسائی، البانی در شماره ۵۰۰۶ این حدیث را صحیح دانسته است.

السیوطی:

(کان جبرائیل یأتی النبی صلی الله علیه وسلم فی صورة دحیة الكلبی) الراوی: عبد الله بن عمر،

السیوطی، الخصائص الكبرى ج ۱ ص ۱۲۱، إسناد صحیح.

سیوطی:

«جبرئیل بصورت دحیه کلبی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌آمد.» راوی: عبدالله بن عمر، سیوطی،

خصائص کبری: ج ۱ ص ۱۲۱ سند حدیث صحیح است.

الألبانی:

(أشبهه من رأیت بجبریل دحیة الكلبی) الألبانی - صحیح الجامع: لرقم ۹۸۷، حکم المحدث: صحیح.

البانى:

«شبيقتين كسى كه به جبرئيل ديدام، دحيه كلبى است.» البانى - صحيح الجامع - شماره ٩٨٧، سند حديث صحيح است.

- عند الشيعة:

أقوال العلماء:

قال الشيخ المفيد رحمه الله:

(وأما الروايات في رؤية الملائكة بصورة إنسان في الأمم السابقة وفي هذه الأمة فلا تعد ولا تحصى فقد روى بعض الصحابة جبرئيل بصورة دحية الكلبى ...) أوائل المقالات - الشيخ

المفيد: ص ٢٨٨.

-از نظر شيعه:

سخنان علما:

شيخ مفيد رحمه الله مى گوید:

«اما روايات در خصوص ديدن فرشتگان بهشكل انسان در امتهای پيشين و در اين امت، بسيار زياد هستند. روايت شده است كه برخى از صحابه، جبرئيل را بهشكل دحيه كلبى ديداند...» (اوائل المقالات:

ص ٢٨٨)

قال السيد المرتضى رحمه الله:

([تمثل جبرئيل في صورة دحية الكلبى] نزول جبرئيل (عليه السلام) بالوحي في صورة الكلبى كيف كان يتصور بغير صورته، ثم هو القادر عليها أو القديم تعالى يشكل وليست صورة جبرئيل، فإن كان الذي من القرآن من صورة غير جبرئيل ففيه ما فيه، وإن كان من جبرئيل فكيف يتصور بصورة البشر. وهذه القدرة قد رويت أن إبليس يتصور وكذلك الجن. أريد توضيح أمر الفلك وما كان يسمعها جبرئيل من الوحي أمن الباري تعالى أم من [وراء] حجاب، وكيف كان يبلغه وهو جبرئيل يعلم من صفات الباري أكثر مما نعلمه أو مثله، وأين محله من السماء، وهل القديم إذا خطر ببال جبرئيل يكون متحيراً فيه مثلنا ويكون سبحانه لا تدركه الأوهام، أو منزله علينا وجميع الملائكة أيضاً.

(الجواب) وبالله التوفيق: إن نزول جبرئيل (عليه السلام) بصورة دحية كان لمسألة من النبي صلى الله عليه وآله تعالى في ذلك، فأما تصوره فليس بقدرته بل الله تعالى يصوره كذلك حقيقة لا شكلاً (والذي كان يسمعه النبي صلى الله عليه وآله من القرآن من جبرئيل في الحقيقة كان، فأما إبليس والجن فليس يقدران على التصور. وكل قادر بقدرة فحكمهم سواء في أنهم لا يصح أن يصوروا نفوسهم، بل اقتضت المصلحة أن يتصور بعضهم بصورة يصوره الله تعالى للمصلحة. فأما جبرئيل (عليه السلام) وسماعه الوحي فيجوز أن يتكلم الله تعالى بكلام يسمعه فيعلمه، ويجوز أن يقرأه من اللوح المحفوظ. فأما ما يعلم جبرئيل من صفات الله تعالى، وطريقه الدليل، وهو والعلماء فيه واحد. فأما محله من السماء، فقد روى

أنه في السماء السابعة. فأما ما يخطر بباله، فلا يجوز أن يتجاوز فيه، لأن جبرئيل (عليه السلام) معصوم لا يصح أن يفعل قبيحاً) رسائل المرتضى - الشريف المرتضى: ج ٤ ص ٢٥ - ٢٦.
سيد مرتضى رحمه الله می گوید:

«[ظاهرشدين جبرئيل با صورت دحيه كلبى] نزول جبرئيل ع برای وحى بصورت دحيه كلبى. چگونه جبرئيل بصورتى غير از صورت خود ظاهر مى‌شد؟ آیا او توانایی این کار را داشت؟ یا خداوند ازلى و متعال او را به این شکل درمى‌آورد و این صورت جبرئيل نبود؟ اگر قرآن از صورتى غير از جبرئيل باشد به آن اشكال مى‌شود و اگر از جبرئيل باشد، چگونه او بصورت بشر درمى‌آید؟ همچنین روایت داریم که ابليس و جن نیز این توانایی را دارند که بهشکلى ديگر ظاهر شوند. می‌خواهم کار فلک را برای من توضیح دهید. آیا وحی که جبرئيل مى‌شنید از سوى خداوند متعال بود یا از ورای حجاب بود؟ چگونه آن را به جبرئيل ابلاغ مى‌کرد در حالی که جبرئيل بیشتر از ما یا موجودات شبیه خود از صفات خداوند آگاه بود؟ جایگاه او در آسمان چگونه است؟ آیا آن قدیم ازلى اگر به جبرئيل خطور کند، وی همانند ما در آن دچار تحیر مى‌شود و او سبحان همانی است که اوهام درکش نمى‌کنند یا از ما و همه ملائکه منزّه است؟ جواب: توفیق تنها از سوى خداوند است. نزول جبرئيل ع بصورت دحيه كلبى بنا به درخواست پیامبر ص بود؛ اما شبیه‌شدن او به قدرت او نبود، بلکه خداوند متعال حقیقت او را و نه ظاهرش را، به این صورت درمى‌آورد؛ و آنچه از قرآن که پیامبر ص از جبرئيل مى‌شنید بصورت حقیقى بود. ابليس و جن قادر نیستند بهشکل ديگرى درآیند و همه کسانى که قدرتى دارند در این موضوع یکسان هستند؛ اینکه آنها نمى‌توانند نفوس خود را بهشکل ديگرى درآورند؛ بلکه خداوند متعال بر اساس مصلحتى که اقتضا مى‌کند، بعضى از آنها را بهصورت معینى درآورد. در رابطه با جبرئيل ع و شنیدن وحى توسط او، جایز است خداوند به کلامى سخن بگوید که او آن را بشنود و فراگیرد، و جایز است از لوح محفوظ بخواند. اما آنچه جبرئيل از صفات خداوند متعال میداند، دلیل است، و او و علما در این خصوص یکسان هستند. در خصوص جایگاه او از آسمان، روایت شده او در آسمان هفتم است. در خصوص آنچه به ذهنش خطور مى‌کند، جایز نیست از آن چشم بپوشد؛ زیرا جبرئيل معصوم است و جایز نیست خطا کند.» (رسائل مرتضى: ج ٤ ص ٢٥ و ٢٦)

قال الشيخ الطوسي رحمه الله:

(قال الله تعالى: "ولو أنزلنا ملكاً" في صورته "لقضي الأمر" أي لقامت الساعة أو وجب استئصالهم، ثم قال: "ولو جعلناه ملكاً لجعلناه" في صورة رجل، لأن أبصار البشر لا تقدر على النظر إلى صورة ملك على هيئته للطف الملك وقلة شعاع أبصارنا وكذلك كان جبرائيل (عليه السلام) يأتي النبي صلى الله عليه وآله في صورة دحية الكلبى، وكذلك الملائكة الذين دخلوا على إبراهيم في صورة الأضياف حتى قدم إليهم عجلًا جسدًا، لأنه لم يعلم أنهم ملائكة، وكذلك لما تسور المحراب على داود الملك كانا في صورة رجلين يختصمان إليه. وقال بعضهم: المعنى لو جعلنا مع النبي ملكا يشهد بتصديقه "لجعلناه رجلاً"

والأول أصح) التبيان - الشيخ الطوسي: ج ٤ ص ٨٣ - ٨٤.
شيخ طوسى رحمه الله می گوید:

«خداوند متعال می‌فرماید: (اگر فرشته‌ای نازل کنیم) که به‌صورت او باشد (امر به انتها می‌انجامد) یعنی قیامت برپا می‌شود یا نابودی آنها واجب می‌گردد؛ سپس می‌فرماید: (اگر او را فرشته قرار دهیم او را قرار می‌دهیم...) به‌صورت انسان، زیرا چشم‌های انسان توانایی نگاه به فرشته را در هیئت خودش ندارد؛ زیرا فرشته لطیف است و شعاع دید ما محدود و به همین دلیل بود که جبرئیل ع به‌صورت دحیه کلبی نزد پیامبر ص می‌آمد، و نیز ملائکه‌ای که بر ابراهیم وارد شدند به صورت مهمان بودند تا جایی که گوساله‌ای تقدیم آنان کرد؛ زیرا نمی‌دانست آنها ملائکه هستند؛ همچنین زمانی که دو ملک از محراب داوود بالا رفتند به‌صورت دو مرد بودند که نزاع خود را نزد او برده بودند. عدای نیز می‌گویند: معنای آن چنین است که اگر همراه پیامبر ملکی بود که بر حقانیت او شهادت می‌داد (او را انسانی قرار می‌دادیم)؛ و مورد اول صحیح‌تر است.» (تبیان - شیخ طوسی: ج ۴ ص ۸۳ و ۸۴)

قال الشيخ الطبرسي:

"ولو جعلناه ملكاً أي: ولو جعلنا الرسول ملكاً كما اقترحوه، "جعلناه رجلاً" لأرسلناه في صورة رجل كما كان ينزل جبرئيل على رسول الله (صلى الله عليه وآله) في أعم الأحوال في صورة دحية الكلبى (...). تفسير جوامع الجامع - الشيخ الطبرسي: ج ۱ ص ۵۵۴ - ۵۵۵.

شیخ طبرسی می‌گوید:

«(اگر او را فرشته‌ای قرار دهیم) یعنی اگر فرستاده را طبق ادعای آنان ملکی قرار می‌دادیم (او را قطعاً انسانی قرار می‌دادیم) او را به‌صورت انسانی می‌فرستادیم؛ همان‌طور که جبرئیل در بیشتر اوقات به‌صورت دحیه کلبی بر پیامبر ص نازل می‌شد...» (تفسیر جوامع الجامع: ج ۱ ص ۵۵۴ و ۵۵۵)

وفي موضع آخر قال:

(وما مر في تفسير هذه الآية من أن الله ألقى شبه عيسى على غيره، فإن ذلك من مقدور الله بلا خلاف بين المسلمين فيه، ويجوز أن يفعله الله سبحانه على وجه التغليظ للمحنة، والتشديد في التكليف، وإن كان ذلك خارقاً للعادة، فإنه يكون معجزاً للمسيح، كما روي أن جبرائيل كان يأتي نبينا في صورة دحية الكلبى) تفسير مجمع البيان - الشيخ الطبرسي: ج ۲ ص ۲۲۴.

و در جای دیگر می‌گوید:

«آنچه در تفسیر این آیه گذشت اینک خداوند صورت عیسی را بر دیگری قرار داد- برای خداوند امکان‌پذیر است و مسلمانان در آن اختلافی ندارند و جایز است خداوند برای دشوار کردن امتحان و سخت‌گرفتن تکلیف چنین کند، اگر چه خرق عادت و معجزه‌ای برای مسیح باشد؛ همان‌طور که روایت شده است جبرئیل به‌صورت دحیه کلبی نزد پیامبر می‌آمد.» (تفسیر مجمع البيان: ج ۲ ص ۲۳۴)

- سئل مركز الأبحاث العقائدية التابع للسيستاني:

(س/... عن (دحية الكلبى)، هل تمثل الأمين جبرائيل (عليه السلام) بصورته، وكما قال السيد الإمام الخميني (قدس سره) في أربعون حديثاً في صفحة ۳۷۸: "كان يتمثل لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المثال المقيد دائماً وفي المثال المطلق مرتين وفي عالم الملك حيناً وفي

عالم الملك في صورة دحية الكلبي رضيح رسول الله صلى عليه وآله وسلم الذي كان أجمل الناس"، سؤال هل يحتاج جبرائيل (عليه السلام) أن يتمثل بصورة دحية طيب أين وجه جبرائيل بل كان دحية ١٤ سنة مشرك قبل أن يدخل السلام).

از مركز مباحث اعتقادی که تحت نظر سیستانی است پرسیده شد:

«س:.... در رابطه با «دحیه کلبی»: آیا جبرئیل ع به صورت او ظاهر می‌شد، همان‌طور که سید خمینی (قدس سره) در کتاب چهل حدیث صفحه ٣٧٨ می‌گوید: «جبرئیل همواره بصورت مثال مقید، و دو مرتبه در مثال مطلق برای رسول خدا ص متمثل شد و زمانی نیز در عالم ملک؛ و در عالم ملک به صورت دحیه کلبی رضیح رسول خدا ص - که زیباترین مردم بود متمثل شد» سؤال: آیا جبرئیل نیاز دارد به صورت دحیه ظاهر شود؟ در این حالت صورت جبرئیل کجاست؟ اشکال دیگر اینکه دحیه ١٤ سال قبل از اینکه مسلمان شود مشرک بوده است.»

الجواب من مركز الأبحاث العقائدية:

(ج/... ذکر الشیخ الصدوق (رحمه الله) في كتابه (التوحيد: ص ٢٥٥) بسنده عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال في قوله تعالى: (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى * لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) (النجم: ١٦- ١٧) أنه رأى جبرائيل (عليه السلام) في صورته مرتين، هذه المرة ومرة أخرى، وذلك أن خلق جبرائيل عظيم فهو من الروحانيين الذين لا يدرك خلقهم وصفتهم إلا الله رب العالمين (انتهى). وقد جاء في شرح أصول الكافي للمازندراني ج ٥ ص ١١٨ نقلاً عن السهيلي في كتابه الروض الأنف: أنواع الوحي سبعة: الأول: الرؤيا الصادقة الرابع: إنه يمثل له الملك رجلاً كما كان يأتيه في صورة دحية الكلبي، وكان دحية حسن الهيئة وحسن الجمال. الخامس: أن يتراءى له جبرئيل (عليه السلام) في صورته التي خلق عليها له ستمائة جناح ينتثر منها اللؤلؤ والياقوت ... وأما نزول جبرئيل (عليه السلام) بصورة دحية فقد كان لمسألة من النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) لله تعالى في ذلك وذلك لأن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) كان يحب هذا الرجل فكان يتصور له جبرئيل بصورته ليستأنس برؤيته. (رسائل المرتضى: ج ٤ ص ٢٥، الرد على فتوى ابن جبرين للأحسائي: ٣٤) مركز الأبحاث العقائدية التابع للسيستاني - السؤال: عن حالات تمثل جبرئيل للنبي (ص):

[/http://www.aqaed.com/faq/2761](http://www.aqaed.com/faq/2761)

پاسخ مركز مباحث اعتقادی: «ج:.... شیخ صدوق رحمه الله در کتاب توحید صفحه ٢٥٥ با سند خود از امیرالمؤمنین ع نقل می‌کند که ایشان درباره سخن خداوند (هرگز چشم [پیامبر آنچه را دید] به خطا ندید و [از آنچه باید ببیند] تجاوز نکرد * به راستی که [برخی] از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید) (نجم: ١٧ و ١٨) می‌فرماید پیامبر ص دو مرتبه جبرئیل ع را بصورت خودش دیده است، این مرتبه و مرتبه‌ای دیگر؛ به این دلیل که خلقت جبرئیل عظیم و او از روحانیون است که خلقت و ویژگی آنها را جز خداوند عالمیان درک نمی‌کند (پایان سخن ایشان). در شرح اصول کافی مازندرانی ج ٥ ص ١١٨ بنقل از سهیلی در کتاب «الروض الأنف» می‌گوید: وحی ٧ نوع دارد: اول: رؤیای صادق... چهارم: ملک بصورت انسانی متمثل شود؛ همان‌طور که جبرئیل بصورت دحیه کلبی نزد پیامبر ص می‌آمد و دحیه خوش‌اندام و زیبارو بود. پنجم: جبرئیل ع با همان صورتی که خلق شده (که ششصد بال دارد و از آنها لؤلؤ و یاقوت می‌ریزد) نزد پیامبر ص ظاهر شود... اما نزول جبرئیل ع بصورت دحیه، بنا به درخواست پیامبر ص از خداوند متعال بود؛ زیرا پیامبر ص این مرد را دوست می‌داشت و جبرئیل به صورت او

ظاهر می‌شد تا پیامبر با دیدن او انس بگیرد. (رسائل مرتضی: ج ۴ ص ۲۵؛ ردیه بر فتوای ابن‌جبرین - احسائی: ۳۴) ...» مرکز مباحث اعتقادی زیر نظر سیستانی، سؤال از وضعیتهایی که جبرئیل برای پیامبرص متمثل می‌شد:

<http://www.aqaed.com/faq/2761>

- الروایات عند الشيعة:

- تفسیر علی بن ابراهیم:

(... فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله فاستقبله حارثة بن نعمان فقال له: ما الخبر يا حارثة؟ قال: بأبي أنت وأمي يا رسول الله هذا دحية الكلبي ينادي في الناس ألا لا يصلين العصر أحد إلا في بني قريظة، فقال: ذاك جبرئيل ادعوا لي علياً، فجاء علي (عليه السلام) فقال له: ناد في الناس لا يصلين أحد العصر إلا في بني قريظة، فجاء أمير المؤمنين (عليه السلام) فنادى فيهم ...) تفسیر القمي - علی بن ابراهیم القمي: ج ۲ ص ۱۸۹.

-روایات شیعیان:

-تفسیر علی بن ابراهیم:

«... رسول خدا ص خارج شد و حارثة بن نعمان به استقبال ایشان آمد. حضرت به او فرمود: ای حارث! چه خبری داری؟ گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! دحیه کلبی بین مردم فریاد می‌زند که هیچکس نماز عصر را نخواند مگر در بنی‌قریظه. ایشان فرمود: او جبرئیل است؛ علی را برای من فرابخوان. پس علی ع آمد و ایشان به او فرمود: در میان مردم فریاد بزن هیچکس نماز عصر را نخواند مگر در بنی‌قریظه. پس امیرالمؤمنین ع آمد و در بین آنها فریاد زد...» (تفسیر قمی: ج ۲ ص ۱۸۹)

- روى الشيخ الكليني والشيخ الصدوق:

(علي بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن أبي عبد الله (ع)، قال: إن أبا ذر أتى رسول الله (صلى الله عليه وآله) ومعه جبرئيل (عليه السلام) في صورة دحية الكلبي وقد استخلاه رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فلما رأهما انصرف عنهما ولم يقطع كلامهما، فقال جبرئيل (عليه السلام): يا محمد، هذا أبو ذر قد مر بنا ولم يسلم علينا أما لو سلم لرددنا عليه، يا محمد إن له دعاء يدعو به معروفاً عند أهل السماء فسله عنه إذا عرجت إلى السماء، فلما ارتفع جبرئيل جاء أبو ذر إلى النبي فقال له رسول الله (صلى الله عليه وآله): ما منعك يا أبا ذر أن تكون سلمت علينا حين مررت بنا؟ فقال: ظننت يا رسول الله أن الذي [كان] معك دحية الكلبي قد استخليته لبعض شأنك، فقال: ذاك جبرئيل (عليه السلام) يا أبا ذر، وقد قال: أما لو سلم علينا لرددنا عليه، فلما علم أبو ذر أنه كان جبرئيل (عليه السلام) دخله من الندامة حيث لم يسلم عليه ما شاء الله ...) الكافي - الشيخ الكليني: ج ۲ ص ۵۸۷، الأمالي - الشيخ الصدوق:

ص ۴۲۶.

شيخ كليني و شيخ صدوق چنین روایت کرده‌اند:

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن‌محبوب از محمد بن یحیی خثعمی از ابو‌عبدالله ع روایت می‌کند که ایشان فرمود: «ابوذر نزد رسول خدا ص آمد در حالی که جبرئیل ع به‌صورت دحیه کلبی نزد ایشان بود

و رسول خدا ص با او خلوت کرده بود. ابوذر چون آنها را در این حالت دید از آن دو روی گرداند و گفتگویشان را قطع نکرد. جبرئیل ع گفت: ای محمد! ابوذر از کنار ما گذشت و به ما سلام نداد. اگر به ما سلام میداد جواب او را میدادیم. ای محمد! او دعایی دارد که نزد اهل آسمان معروف است؛ هرگاه به آسمان عروج کردی آن را از آنها سؤال کن. زمانی که جبرئیل بالا رفت ابوذر نزد رسول خدا ص آمد و ایشان ص به او فرود: چرا وقتی از کنار ما گذر کردی بر ما سلام نکردی؟ گفت: ای رسول خدا گمان کردم کسی که نزد شماست دحیه کلبی است و برای بعضی از کارهای خود با او خلوت کرده‌اید. پیامبر ص فرمود: ای ابوذر! او جبرئیل ع بود و گفت اگر ابوذر به ما سلام میداد جواب او را میدادیم. هنگامی که ابوذر فهمید او جبرئیل ع بوده است آنقدر که خدا میخواست پشیمان شد، زیرا به او سلام نکرده بود...» (کافی - شیخ کلینی: ج ۲ ص ۵۸۷؛ امالی - شیخ صدوق: ص ۴۲۶)

- روی الشیخ الطوسی:

(حدثني جماعة، عن أبي غالب أحمد بن محمد الزراري، عن خاله، عن الأشعري، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن علي بن أسباط، عن داود، عن يعقوب بن شعيب، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: فقالت أم سلمة: فسألت فاطمة هل عندك طيب ادخريته لنفسك؟ قالت: نعم، فأنت بقارورة فسكبت منها في راحتي، فشمتت منها رائحة ما شمتت مثلها قط، فقلت: ما هذا؟ فقالت: كان دحية الكلبی يدخل على رسول الله (صلى الله عليه وآله) فيقول لي: يا فاطمة، هاتي الوسادة فاطرحيها لعمك، فاطرح له الوسادة فيجلس عليها، فإذا نهض سقط من بين ثيابه شيء فيأمرني بجمعه، فسأل علي (عليه السلام) رسول الله (صلى الله عليه وآله) عن ذلك فقال: هو عنبر يسقط من أجنحة جبرئيل (عليه السلام) (الأمالي - الشيخ الطوسي: ص ۴۰ - ۴۲).
شیخ طوسی روایت کرده است:

جماعتی از ابو غالب احمد بن محمد زراری از داییش از اشعری از احمد بن ابوعبدالله از علی بن اسباط از داوود از یعقوب بن شعیب از ابوعبدالله ع روایت کردند که ایشان فرمود: «... پس امسلمه گفت: از فاطمه پرسیدم آیا عطری داری که برای خود نگه داشته باشی؟ گفت: بله. ظرف عطری آورد و مقداری از آن را در کف دست من ریخت. بویی از آن استشمام کردم که هرگز مانند آن را استشمام نکرده بودم. گفتم: این چیست؟ گفت: دحیه کلبی بر رسول خدا ص وارد می‌شد و ایشان به من می‌گفت: ای فاطمه! پتورا بیاور و برای عمویت پهن کن. من پتورا برای او پهن کردم و بر آن نشست. وقتی برخاست، چیزی از درون لباسش فرو ریخت و به من گفت آن را جمع‌آوری کنم. علی ع از رسول خدا ص درباره آن سؤال کرد و ایشان ص فرمود: عنبری است که از بالهای جبرئیل ع می‌ریزد.» (امالی: ص ۴۰ تا ۴۲)

و روی أيضاً:

(عن أبي المفضل، قال: حدثنا عبد الله ابن سليمان بن الأشعث السجستاني، قال: حدثنا إسحاق بن إبراهيم بن زيد النهشلي شاذان، قال: حدثنا زكريا بن يحيى الخزاز، قال: حدثنا منذل بن علي العنزي، عن الأعمش، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) في بيته، فغدا إليه علي (عليه السلام) في الغداة، وكان يحب أن لا

يسبقه إليه أحد، فدخل فإذا النبي (صلى الله عليه وآله) في صحن الدار، وإذا رأسه في حجر دحية بن خليفة الكلبي، فقال: السلام عليك، كيف أصبح رسول (صلى الله عليه وآله)؟ قال: بخير، يا أبا رسول الله. فقال علي (عليه السلام): جزاك الله عنا أهل البيت خيراً. قال له دحية: إني أحبك، وإن لك عندي مديحة أهديها إليك. أنت أمير المؤمنين، وقائد الغر المحجلين، وسيد ولد آدم ما خلا النبيين والمرسلين، لواء الحمد بيدك يوم القيامة، تزف أنت وشيعتك مع محمد (صلى الله عليه وآله) وحزبه إلى الجنان، قد أفلح من والاك، وخاب وخسر من خلاك، محبوب محمد (صلى الله عليه وآله) محبوبك، ومبغضوهم مبغضوك، لا تنالهم شفاعة محمد (صلى الله عليه وآله)، ادن من صفوة الله. فأخذ رأس النبي (عليه السلام) فوضعه في حجره، فانتبه النبي (عليه السلام) فقال: ما هذه الهمهمة، فأخبره الحديث، فقال: لم يكن دحية، كان جبرئيل (عليه السلام) سماك باسم سماك الله (تعالى) به، وهو الذي ألقى محبتك في قلوب المؤمنين، ورهبتك في صدور الكافرين) الأمامي - الشيخ الطوسي: ص ٦٠٤.

همچنین روایت کرده است:

«از ابومفضل از عبدالله بن سلیمان بن اشعث سجستانی از اسحاق بن ابراهیم بن زید نهشلی شاذان از زکریا بن یحیی خزاز از مندل بن علی عنزی از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس که می گوید: رسول خدا ص در خانکاش بود و علی ع بامدادان بهسوی ایشان روانه شد. او دوست داشت هیچکس زودتر از او نزد پیامبر ص نرود. داخل شد در حالی که پیامبر ص در حیاط خانه بود و سر خود را در دامان دحیة بن خلیفه کلبی گذاشته بود. علی ع گفت: السلام عليك. رسول خدا چگونه صبح کرد؟ دحیه گفت: بهخیر ای برادر رسول خدا. علی ع گفت: خداوند از ما اهل بیت به تو جزای خیر دهد. دحیه به او گفت: من تو را دوست دارم و تو نزد من هدیه ای داری، آن را تقدیمت می کنم. تو امیرالمؤمنین و پیشوای روسفیدان هستی و آقای فرزندان آدم به جز انبیا و فرستادگان؛ پرچم حمد در روز قیامت به دست توست، تو و شیعیانت همراه محمد ص و حزب او بهسوی بهشت می شتابید. رستگار شد آنکه تو را دوست داشت و ناامید و زیانکار شد آنکه که از تو جدا شد. دوستداران محمد ص، دوستدار تو هستند و دشمنان او دشمنان تو، و شفاعت محمد ص به آنها نمی رسد. نزد برگزیده خدا بیا. سپس او سر مبارک پیامبر ص را بلند کرد و روی دامن علی ع گذاشت. در این حال پیامبر ص از خواب بیدار شد و فرمود: این سر و صدای چیست؟ علی ع ماجرا را نقل کرد. رسول اکرم ص فرمود: او دحیه نبود؛ بلکه جبرئیل ع بود و تو را به نامی که خدا تو را به آن نامیده است خطاب کرد و این خداوند است که محبت تو را در دل های مؤمنان و ترس از تو را در سینه کافران انداخته است.» (امالی شیخ طوسی: ص ٦٠٤)

روی القاضي النعمان المغربي:

(«الحسين" بن الحكم الحبري، بإسناده، عن ربيعة السعدي، قال: لما كان من أمر عثمان ما كان بايع الناس علياً (عليه السلام)، وكان حذيفة اليماني على المدائن يوم قتل عثمان، فبعث إليه علي (عليه السلام) بعهد، وأخبره بما كان من أمر الناس وبيعتهم إياه. فنأدى حذيفة الصلاة فاجتمع الناس، فقام فيهم خطيباً، فحمد الله تعالى وأثنى عليه، وذكر النبي صلى الله عليه وآله بما هو أهله، وأخبرهم بأمر علي وما كتب به إليه، وقال: قد والله وليكم أمير المؤمنين حقاً، ورددها سبع مرات، ويحلف لهم بالله على ذلك، فقام إليه رجل، فقال: أيها

الأمير، متى كان أمير المؤمنين اليوم حين ولي، أو قد كان قبل ذلك، فإننا نسمعك كررت ذلك سبعا تحلف عليه، ولا أظن ذلك إلا لأمر تقدم عندك فيه. قال له حذيفة: إن شئت أخبرتك وإلا فبينني وبينك علي (عليه السلام) فإنه أعلم الناس بما أقوله. قال: فخيرني. فقال حذيفة: إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول لنا: إذا رأيتم دحية الكلبي عندي جالسا فلا يقربني أحد منكم، وكان جبرائيل يأتيه في صورة دحية الكلبي وأني أتيتته يوماً لأسلم عليه فرأيتته نائماً ورأسه في حجر دحية الكلبي، فغمضت عيني ورجعت فلقيني علي بن أبي طالب (صلوات الله عليه)، فقال لي: من أين جئت؟ قلت: من عند رسول الله صلى الله عليه وآله وأخبرته الخبر. فقال لي: ارجع معي فلعلك أن تكون لنا شاهداً على الخلق، فمشى ومشيت معه حتى أتينا باب النبي صلى الله عليه وآله فجلست من وراء الباب، ودخل علي (صلوات الله عليه) فقال: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته. فأجابته دحية الكلبي: وعليكم السلام ورحمة الله وبركاته، يا أمير المؤمنين ادن مني فخذ رأس ابن عمك من حجري فأنت أولى به مني. فوضع رأس النبي صلى الله عليه وآله في حجر علي (عليه السلام)، ثم نظرت فلم أراه. ومكث النبي صلى الله عليه وآله ملياً ثم انتبه، فنظر إلى علي (عليه السلام). فقال: يا علي، من حجر من أخذت رأسي؟ قال: من حجر دحية الكلبي يا رسول الله. قال: بل أخذته من حجر جبرائيل، فأني شيء قلت حين دخلت؟ وما الذي قال لك؟ قال: قلت: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، فقال لي: وعليكم السلام ورحمة الله وبركاته يا أمير المؤمنين ادن مني فخذ رأس ابن عمك من حجري فأنت أولى به مني. فقال: صدق، أنت أولى (بي) منه فهنيئاً لك يا علي رضي عنك أهل السماء وسلمت عليك الملائكة بإمرة المؤمنين، فلهنك هذه الفضيلة والكرامة من الله عز وجل. وما لبث أن خرج رسول الله صلى الله عليه وآله فرأني من وراء الباب، فقال لي: يا حذيفة، أسمعت شيئاً؟ فقلت: إي والله سمعته، وأخبرته الخبر. فقال لي: حدث بما سمعت من جبرائيل (عليه السلام)) شرح الأخبار - القاضي نعمان المغربي: ج ١ ص ٢٠٠ - ٢٠٢.

قاضي نعمان مغربي چنین روایت می‌کند:

«حسین بن حکم خبری با اسناد خود از ربیعہ سعدی روایت می‌کند زمانی که آن اتفاقات برای عثمان واقع شد مردم با علی ع بیعت کردند و حذیفه الیمانی در روزی که عثمان کشته شد در مدائن بود. علی ع برای او عهدنامه‌ای فرستاد و او را از آنچه مردم انجام دادند و از بیعتشان با خودش آگاه کرد. حذیفه بانگ اذان داد و مردم جمع شدند و او در میان آنها به خطابه پرداخت. پس خداوند متعال را حمد و ثنا گفت و پیامبر ص را آنچنان که شایسته‌اش بود یاد کرد و آنها را از دستور علی و نامه‌ای که به او نوشته بود آگاه کرد و گفت: به خدا قسم امیرالمؤمنین، ولی و سرپرست بر حق شماست و آن را هفت مرتبه تکرار کرد و برای آنها در این خصوص به خدا قسم خورد. مردی ایستاد و گفت: ای امیر! او چه زمانی امیرالمؤمنین بود؟ هم‌کنون یا قبل از آن؟ ما می‌شنویم که این مطلب را هفت مرتبه تکرار می‌کنی و بر آن قسم می‌خوری و گمان نمی‌کنم این مسئله غیر از امری باشد که به تو رسیده باشد. حذیفه به او گفت: اگر می‌خواهی شما را با خبر می‌کنم؛ وگرنه علی ع بین من و تو حضور دارد و او آگاهترین مردم است به آنچه می‌گویم. او گفت: مرا با خبر کن. حذیفه گفت: رسول خدا ص به ما می‌فرمود: اگر دیدید دحیه کلبی نزد من نشسته است هیچیک از شما به من نزدیک نشود؛ و جبرئیل بصورت دحیه کلبی نزد ایشان می‌آمد. من روزی نزد ایشان رفتم تا به ایشان سلام دهم و دیدم ایشان خواب است و سرش در دامان دحیه کلبی قرار دارد. پس چشم برگرداندم و بازگشتم و علی بن ابیطالب ع را دیدم. به من گفت:

از کجا می‌آیی؟ گفتیم: از نزد رسول خدا ص؛ و قضیه را به او اطلاع دادم. به من گفت: همراه من بیا، شاید شاهدهی از سوی ما برای مردم باشی. او به راه افتاد و من او را همراهی کردم تا به درب منزل پیامبر ص رسیدیم. من بیرون در نشستم و علی ع داخل شد و گفت: السلام علیکم ورحمة الله و برکاته. دحیه کلبی به او جواب داد: و علیکم السلام ورحمة الله و برکاته. ای امیرالمؤمنین، نزد من بیا و سر پسر عمویت را از دامان من بردار؛ زیرا تو به پیامبر ص از من سزاوارتر هستی. او سر پیامبر ص را در دامان علی ع گذاشت. سپس من نگاه کردم و او را ندیدم. پیامبر ص مدتی طولانی در آن حالت بود و سپس بیدار شد و به علی ع نگاه کرد و فرمود: ای علی! سر مرا از دامان چه کسی برداشتی؟ گفت: از دامان دحیه کلبی، ای رسول خدا. فرمود: بلکه از دامان جبرئیل برداشتی. زمانی که داخل شدی چه گفتی و او چه جوابی به تو داد؟ گفت: چنین گفتیم: السلام علیکم ورحمة الله و برکاته، و او به من گفت: و علیکم السلام ورحمة الله و برکاته ای امیرالمؤمنین؛ نزد من بیا و سر پسر عمویت را از دامان من بردار؛ زیرا تو به او از من سزاوارتر هستی. پیامبر ص فرمود: راست گفته است، تو به من از او سزاوارتر هستی؛ پس گوارای تو باد ای علی! اهل آسمان از تو راضی هستند و ملائکه به‌عنوان امیرالمؤمنین بر تو سلام می‌فرستند. این فضیلت و کرامت از سوی خداوند عزوجل بر تو مبارک باشد. مدتی نگذشت که رسول خدا ص خارج شد و مرا پشت در دید و به من گفت: ای حذیفه! چیزی شنیدی؟ گفتیم: بله، به خدا قسم شنیدیم و قضیه را برای ایشان بیان کردم، به من فرمود: آنچه از جبرئیل ع شنیدی روایت کن.» (شرح‌الخبار: ج ۱ ص ۲۰۰ تا ۲۰۲)

[614] - 51 - الطوسی: عن جماعة، عن أبي الفضل، عن عبد الله بن سليمان بن الأشعث، عن إسحاق بن إبراهيم النهشلي، عن زكريا بن يحيى، عن مندل بن علي، عن الأعمش، عن ابن جبير، عن ابن عباس، قال:

كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) يغدو إليه علي (عليه السلام) في الغداة وكان يحب أن لا يسبقه إليه أحد، فإذا النبي (صلى الله عليه وآله) في صحن الدار، وإذا رأسه في حجر دحية بن خليفة الكلبى، فقال: السلام عليك كيف أصبح رسول الله (صلى الله عليه وآله)؟ قال: بخير يا أبا رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال علي (عليه السلام): جزاك الله عنا أهل البيت خيرا، قال له دحية: إني أحبك وان لك عندي مديحة أهديها إليك، أنت أمير المؤمنين، وقائد الغر المحجلين، وسيد ولد آدم إلى يوم القيامة ما خلا النبيين والمرسلين، ولواء الحمد بيدك يوم القيامة، تزف أنت وشيعتك مع محمد وحزبه إلى الجنان، فقد أفلح من والاك، وخاب وخسر من خلاك، بحب محمد أحبوك، وببغضه أبغضوك، لا تنالهم شفاعة محمد (صلى الله عليه وآله)، ادن من صفوة الله، فأخذ رأس النبي (صلى الله عليه وآله) فوضعه في حجره، فانتبه النبي (صلى الله عليه وآله) فقال: ما هذه المهمة، فأخبره الحديث، فقال: لم يكن دحية، كان جبرئيل، سماك باسم سماك الله تعالى به، وهو الذي ألقى محبتك في قلوب المؤمنين، ورهبتك في صدور الكافرين (1).